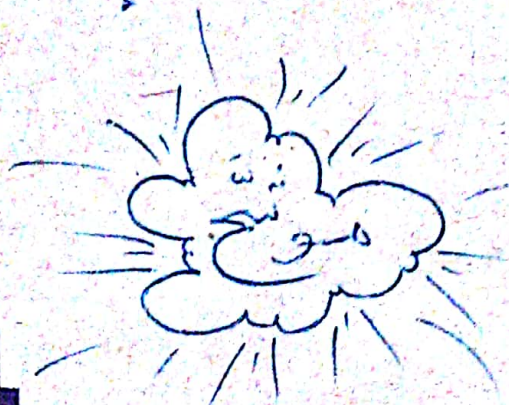




[illegible]

علم مع سحر می آید.

۱۰ «ا» مَدّ قَطْع صورت می آید و لیس در «ع» مَدّ قَطْع صورت نمی آید.

در «غ» صوت قلع نمی‌آید و مانند «خ» قرقه می‌آید.

در «ق» زبان کو حکیم در زبان فتنه شده و در اثر فیض ارحم نمود و «ق» تلفظ نمی نمود.

حرف λ غ N در حالت استخوانی تلفظ می شود.

۹. نسبت $\frac{1}{2}$ مساحت Δ و Δ خازنه می شود.

1. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100.

V, V, V

۲- سہ ماہی

حروف " ز و ذ و ظ " هم مخربہ .

انواع وقف : ① بدون تغییر : ختمه مسکوت آخر کتب باشد.

(۲) الکحل : " " " " متحرک ہاں

(۳) ابدال : " " " " " " " " " " " " " "

↓
n, p, u

$$\begin{array}{c} \sim \\ \text{|| } \delta \text{ ||} \\ \downarrow \\ \text{|| } \delta \text{ ||} \end{array}$$

اگر حرف آخر حمزه باشد و دارای تنوین عقب هفتگام وقت تبدیل به الف مدّی می‌شود. «ع» ← «ا»

بسم تعالی

۷۶، ۷۷، ۷۸

در تلفظ حرف «ظ» هم نون زبان زیر انداخته می‌شود و در هر کجایی که نون در کلمات و انتهای کلمات به تنقذ دهان می‌چسبد.

آیات سجده : ۱۱ محل موجود است که ۱۱ محل آن مستحب است و چهار تا واجب :

① سوره سجده آیه ۱۵

② در فضیلت ۳۷

③ ۴۴ نجم ۴۴ آخر

④ ۴۴ علی ۴۴ آخر

شرط آن یا شنیدن از دهان است و یا مستقیماً از زبان یا تنوین بخش گردد، در حالت غیر مستقیم واجب نیست.

اگر حرف «و» و «الی» یا «ع» حمزه باشند خوانده نمی‌شوند.

«و» «الی» «ع» الف مدّی «و» «و» «و»

الف جمع هم خوانده نمی‌شود.

«و» «و» «و» در تن کلمه خوانده نمی‌شود :

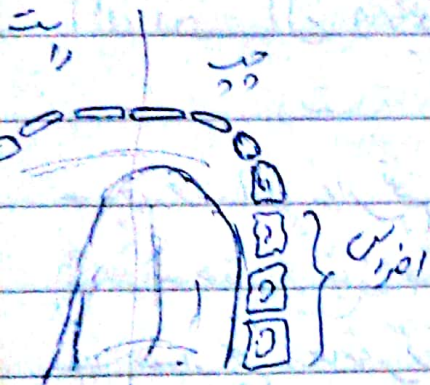
اولی - اولوا - اولات - اولاء - اولئک - سائر

در «س» نوک زبان در پشت دندانها قرار می‌گیرد.

در «ص» هم طاقه «س» است با این تفاوت که وسط زبان چاه می‌افتد.

عرب در حرف «ض» بیشتر روی «و» و «ا» تأکید دارد تا «ز» لذا بیشتر صدای «و» و «ا» شنیده می‌شود.

در حرف «ض» گنار زبان در کنار دندانهای اخراص در بالا قرار می‌گیرد.



* روی فخر ج «ط» و «ص» و «ض» و «ج» کار می‌شود. ✓

قُلُقُلَه :

معنی نه حرف در حالت سکنه از خود صدای ندارند و باید همی با تأکید خوانده شوند.

(به معنای بی‌قرار و خجسته، در تجوید به معنای آزاد کردن حرف از مخارج خود)

« ق ، ط ، با ، ج ، د »

در پشت و متمایل به بالا () () () متمایل به پایین ()

زعمانی که قُلُقُلَه در آخر وارد شود، میزان قُلُقُلَه شدیدتر است.

در حال شدت قُلُقُلَه بیشتر و شدیدتر است.

لِیْق :

«ل» و «ی» که با هم می‌آیند بسیار نرم تلفظ می‌شود.

استعلاء (تفخیم) : دست و پرچم تلفظ رخ حرف عبور شکریه جان از صدای آن پر شود

« ص، ض، ط، ظ، غ، خ، ق »

الاستال (ترقیق) : باقی حروف به جز « ل، ر، ه » چهار این خاصیت دارند.

* در چهار حرف اول برابر تفخیم حرف و وسط زبان گود شده و در نیمه زبان به سمت بالای رود.

* در سه حرف دیگر نیاز به اعمال بالاستیت، (عزایت تفخیم آنرا کمتر است)

** مقدار تفخیم در حائز رگوناگون از زیاد تا کم :

ض ا ض ض ض
خ ا خ خ خ خ

** موارد تفخیمی حرفی را :

(۱) اگر تاء مفتوح یا مضموم باشد.

(۲) راء ساکن ماقبل مفتوح یا مضموم باشد.

(۳) راء ساکن ماقبل ساکن ماقبل مفتوح یا مضموم باشد.

* وسط زبان کاملاً گود می شود. خروج راء کی حواله آید است. در حالت سکون صدای غمه به راء می رسد.

* باید صدای « آ » در تلفظ حروف تفخیم رده سینه رود.

* استثناء اگر حرف ماقبل در مائه ی ای یا ا باشد و ترتیب صورت می گیرد.

« مسبوته »

۷۶، ۷، ۲۱

کُشُر (در اصل کُشُر بوده)
 اَکُشُر (در اصل اُکُشُر بوده)
 نُکُشُر (نُکُشُر بوده)

بنابر اصل خودشان قریب می شوند.
 (تفصیل هم در کتاب خود در ترتیب مکتوبات)

در مرتب قریب مراء اگر با خود حرف را، مکتوب باشد و اگر ساکن است حرف ماقبل مکتوب باشد و اگر آن م ساکن بود دو حرف ماقبل مکتوب باشد.

* اگر قبل از مراء « آ » یا « و » باشد، تفخیم شود.

« مسبوته »

۷۶، ۷، ۲۲

* حرف وصل (الفی که در حالت وصل خوانده می شود قطع خوانده) اگر بعد از حرف را واقع شود، تفخیم می شود.

* مراء ساکن که پیش از حرف است و واقع شود، اگر در کلمه باشد تفخیم می شود.

* اگر قبل از لفظ جمله « آ » حرف مکتوب باشد « ال » ترتیب می شود و در غیر مکتوبات تفخیم.

* در حالت عادی کلمه حروف « ال » ترتیب می شوند.

* اگر الف بعد از حروف (ص، ض، ط، ظ، غ، خ، ق، ک) قرار گیرد در حالت تلفظ می شود (یعنی مدی خوانده می شود).

* هرگاه حرف قبل از آن جزا حروف استعمال باشد، و ظریف تلفظ می شود (معبر است فتح خوانده می شود).

* در مصدر لام کما می دردت و کما می نازک تلفظ می شود.

بسم الله

۷۶، ۷، ۲۳

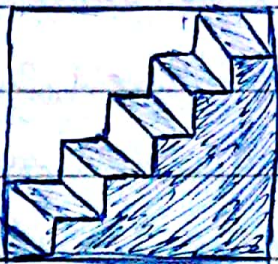
— تمام بیات (درستگاه بیات) : همیشه هنگام شروع از این درستگاه استفاده می شود.
در درستگاه جدید ردیف دارد (بسیار همان آلتواست)
بعد از یک عودت به بیات خواندن

اعوذ بالله و میم را با یک و نون می خوانند. (عقدا در رختن نمی تأکید می شود)

بسم الله

۷۶، ۷، ۲۶

- حروف فاحرانا : ① حروف « واکا » زمانیه پایه عمره واقع شوند فاحرانا هستند.
② زمانیه همین حروف پایه الف مدی « ن » واقع شوند.
(الف غارته) → ③ زمانیه الف جمع بعد از واو قرار گیرد و فاحرانا است.
④ نشتر مکرر در آنها وارد می شود فاحرانا است :
آوی - اولوا - اولاء - اولای - اولائی - سآور یکم



وصلی: فقط در ادبیات و در وسط ناهیدنا است.

براهن شفاعت حرکت مخصوص

* اگر غصه یا حسد یا تنفر در دل داشته باشد (نقطه مرها) و عین العسل آن مشغوم باشد حرکت نموده "نمده" است.

[illegible]

حرف ماسد : فتنه

اسم: محمد : محمد

* حرى حمزة وصل

فعل باسند عن الفعل مضارع : ضمة

نور سحر یا صبح : (فتیہ)

۱۰۔ مکرہ دارم کہ بوجھت قاعدہ حسنہ :

« اِقْضُوا ، اُنْفُوا ، اِمْسُوا ، اِمْضُوا ، اِنْتُوا »

۱۱. اِقْضُوا ۱۲. بوده است لذا حمزه اش مکسر است.

* = دیکھو دیکھو کہ درخت کا وصل دیا قطع نہ ہو، یہی مشافہت خوانہ ہی لکھو:

وصل: « اٰتُوا ، اٰتُونِي ، اٰتِيَا ، اٰتِ ، اٰتِئْ »

قطع : « ایتوا ، ایتونی ، ایسا ، ایت ، ایتنی »

✱ وصل : ۱۱ اَوْتَسْنَ ۱۱ ← قطع : ۱۱ اَوْتَمِنَ ۱۱

* حروف مدئی حقیقہ ساکن حقیقہ (ا، و، ی)

* علامہ حمزہ و ممل حمزہ حرف ساکنہ قرار دارد.

اگر حرف مدئی بہ حمزہ و ممل بہد اتقا، ساکنی غ غایہ

== ممل ریع اتقا و ساکنی حرف مد خوانند نمیشود ==

* اگر «اَل» بہ حرف نمیشود، لام ناخواندنی شود (یعنی در حرف نمیشود ادغام شود)

* ... قر ... لام ناخواندنی شود. «ایح حجب و خف عقیقہ»

حروف نمیشود: ت، ث، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ل، ن

== آیت قر (نَقَر) سورة قمر آیت ۱۲۲ ==

حروفی که نوشته شده شوند

(ا، و، ی) ولی خوانده می شوند:

۱) در بعضی کلمات یکبار از این حرف فوق را حذف کرده اند و این صورت کوچک را نگار آن را خوانند و این است:

نَبِّینَ ← نَبِّیْنِ لِسْتَوُوْنَ لِسْتَوُوْنَ

اَوْ لَا اُرْهِیْ ← اَوْ لَا اُرْهِیْ

تلاعاتی که به چهار حرف حذف شده قرار می گیرند دو دسته اند: (۱-۶) ، (۱-۷-۸-۹-۱۰)

۷۲، ۸، ۱۵

و بهر تعالی

اشباع: هرگز حرکت بگویند اگر از کسر «ای» از جمله اول و از نقطه «آ» بپایند.

سوم ⑤ اگر شرط زیر وجود داشته باشد «هاء غیر» اشباع می شود:

۱- قبل از «هاء» حرف متحرک باشد.

۲- «مد» نباشد.

موارد استثناء:

① قبل از «هاء غیر» حرف ساکن باشد.

② «مد» (در آخر زیر مجموعه قاعده قبل محسوب شود چون حرف مدی ساکن است)

③ بعد از «ساکن» یا «مد» باشد.

نکات خاص:

۱- هاء خیر در کلمات «أَرْجَبُ ، فَأَلْقَيْتُ» ساکن باشد.

۲- «وَمَا أُنْسَانِي» ، «عَلَيْهِ أَتَى» مفوم باشد.

۳- «يُرْضَهُ لَكُمْ» اشباع نمی شود.

۴- «هَانَنَعَهُ كَيْلًا» زائده است و در «

۵- «فِيهِ فُجَانًا» اشباع نمی شود.

۶- حرف هاء در آخر کلمه « هَذِهِ » بدانند که ذاتی است و پس از آن می‌نویسند.

۷- موارد زیر هاء شکسته است و جهت حفظ حرکت حرف آخر و توازن آیات آمده

و همه راکنش است :

لَمْ يَسْئَلْهُ ، اِقْتَدِرْ ، كُنَّ ، جَاءَ ، مَا لَيْتَ ، سُلْطَانِيَّةٌ ، مَا حَيْثُ

۷۶، ۸، ۶

بکه تعالی

ادغام

نَدْبُهُ عِزُّهُ
 غم غم

قُلُوبًا

انواع ادغام : تام : بعد از حذف حرف مدغم هیچ اثری از آن در مدغم نماند.

ناقص : هذین مقداری از اثر آن در مدغم مانده است.

تَسَطَّيْتُ

مقتضی : در دو حرف همانند : قُلْ لَهْفُكُمْ (تام)

مقتضی : هم مخفی : شَبَدْتُمْ

مقتضی : هم قریب المخرج : قُلْ مَا بَشَرٌ

* ادغام متجانس در ۷ صورت در قرآن انجام می‌گیرد که لا صورت آن در کتاب آمده است :

[دست] [متاد] [تط] [طت] [ذظ] [مما] [مما]

تام ناقص تام تام تام
 در این دو مورد بدون ادغام م حرازه شده

* ادغام متقاربین فقط در دو حالت صورت میگیرد :

① لام ساکن در راء [ل - ر] (نام)

② قاف در كاف [ق - ک] (نام)

* در قرآن عثمان طه روی حرف مدغم در حالت ادغام نام هیچ مدغمی نداشته نده است و در مدغم فیه تشدید داشته است.

* ~ ~ ~ ~ ~ ناقص ~ ~ ~ ~ ~ نده ~ ~ ~ ~ ~

~~~~~

۷۶، ۸، ۵

بسم الله

قواعد نون ساکنه :

①







- تحقیق : خواندن قرائح با حاکمیت آهسته و بجا آوردن قرائح و غزالی قرائح تجرید (تأویذ و تامل)

- تحریر : با سرعت به نحوی که در رعایت قواعد تجوید صحت دارد شود (در لغت خاص سنجیدن و در علم لغت)

تجویذ و تامل

- تدویر : در حالتی بین تحقیق و تجوید و اینها هیچ وجهی است که می توانست سبب گردد و است

عفت ترتیل گفتن به آن به خاطر تناسب بیشتر این قرائت با معنای اوست و ترتیل بار

\* تصحیح : بیدار کردن از تحقیق (مانند معنی و تأیید ها)

\* حدیث : تند تر از قرائت موجود که فقط مورد استفاده حفاظ است

تحقیق  
تجوید  
تدویر  
حدیث

۷۶، ۸، ۷

بسم الله

صحیح ادا کردن حروف از نظر مخارج

صفات حروف

توجه به افعال

با تجوید و توان همانگونه که پیام قرآن و خواندن خوانم

و توان از اعراف و تغییر قرآن جوهری کرد

قرآن نایب قرائت کرد



\* محل تولید حرف را مخرج آن گویند.

\* حرف از نظر مخرج به ۱۷ قسمت تقسیم شده که در جایگاه دارد:

۱) حروف: مقعر حلق و دهان، محل خروج حرف صدی است [ا، و، ای] مخرج آنها غرضی است.

۲) حلق: از پایین به تارهای صوتی و از بالا به مرز زبان کوچک محدود می شود.

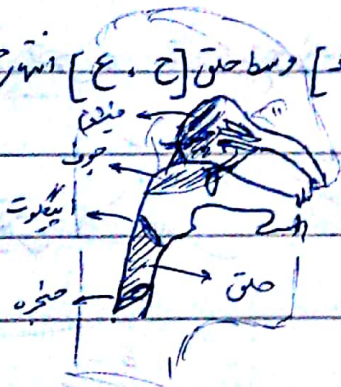
۳) لب: منطقه وسیعی است و مشتمل بر قفسه و فکین می باشد.

۴) حنجره: مقعر بینی حنجره نام دارد و به صدای خودی از آن غنّه گویند. [م، ن]

۵) نشتین: مخرج چهار حرف هست و دهان لبها می باشد.

\* حروف صدی مشتمل هستند و از کسرها صدای حرکت تولید می شوند.

\* حلق سه مخرج دارد و [ح، د، هـ] اعتبار حلق [ج، ع، غ] اعتبار حلق [خ، غ، ع]



\* لسان: ریشه زبان (افقی لسان)

کام بالا: وسط زبان (وسط لسان)

کام پایین: طرف لسان

نشتین: حلقه زبان (حلقه لسان)

\* کام بالا: زبان کوچک

نیم کام

نیمت کام

نشتین

\* دندانها: تنایا

رباعیات

انایا

اصوات

صواحد

طواحد

نواحد



✓ حروف لہری — ق :

ح :

✓ حروف شجری — ح :

ش :

ی (غیر مرقی) :

✓ حروف جزیری — ض :

ل :

✓ حروف ذلقی — ن :

ز :

✓ حروف نطعی — ط :

د :

تا :

✓ حروف اصلی — ص :

س :

ز :

✓ حروف لثوی — ظ :

ذ :

ث :



تَفْتِيْن

انقال بها  
جمع نون بها

۷۶، ۸، ۱۲

سُبْحَت

غنة : صدای که از حنجره بیرون آید.

وارد عنته :

① « ن » ۲ حرکت آنکه

② « م » ۲ حرکت انا

③ « ن » ۲ + یَمُون ۲ حرکت مِنْ مَا

④ « م » ۲ + م ۲ حرکت مِنْهُمْ مُقْتَصِد

⑤ « م » ۲ + ب ۲ حرکت رَجَعْتُمْ بِهِمْ

⑥ « ن » ۲ + ۱۵ حرف ناقص ۲ حرکت اَنْفُسَهُمْ

⑦ « ن » ۲ + ب ۲ حرکت اَنْفِیَاء

وارد عنته :

① غنی حالات الظاهر باین "ن" و "م"

② ادغام "ن" و "م" در حروف "ل" و "ر"



سید محمد صالح بعد از حرف مد ۴۱۱

« 0, 0', 1' » : حرف مد

11. 10. 2018 г. 10 ч.

۴= مقدار خشک مری : فقر فوق فقر توسط فوق توسط طول

7. Δ 2 4 5 6 7

### النواع :

انواع : (واجب) متصل : حرف مد و سبب در کلمات باشند : حباء } ترسید ④  
فوق ترسید ③  
طول ①  
سبب مزه باشد : منفصل : در دو کلمه باشند : في أنفسهم } غصه فقر ④  
فوق فقر ③  
ترسید ④  
فوق ترسید ⑤

\* "خود لاء" دراصل "مک + اول" سے "بودہ است وادے مغضول است"۔

« مَا لَهُ أَهْلٌ » در مقام همان « مَا لَهُمْ أَهْلٌ » می شود که متصل است.

2.6 - 10/10/19

تحقیق (مستطیل کثیرالضلعان المستطیل)

تدویر (۱) - آه که از قبل است

(a, b, c, d, e, f, g, h, i, j, k, l, m, n, o, p, q, r, s, t, u, v, w, x, y, z)

طاس : ۱۸۰

عَلَمِي : هُوَ مَسْئُورٌ

مرفف ه علفن ه دد لنن اسمت

و تمام حروف مقطعه مد لازم است

(۶) [مد لازم بدیه آیه] {عزل}

[عدد ۱۰۰] [۱۰۰] [۱۰۰] [۱۰۰]

②  
③  
④

سید محمد داود ابن سید داود



مد لازم  
 حرفی  
 مخفف : ن (نون)  
 مشتل : الَم (الف، لام، میم)  
 مخفف : الِاف  
 مشتل : حَاج

\* در مد عارضی توازن لازم نیست یعنی می توان در یک قرائت بر مد عارضی را به هر میزان دلخواه کشید.

مدّ لَین : « نَی » « مَ » « کَ » « وَ » این مد را بر جودی کشید به شرط آنکه با معیشت ن باشد « نَکین » باشد.

سکون لازم : عَیْ  
 سکون عارضی : حَاقِف  
 { ۱ حرکت [ کفّة کتّاب ]  
 ۲ حرکت

\* حرف « عَیْ » را قاعده قراءه به طول خوانده اند.

\* این ی حرف « حَاقِف » در حروف متقطعه به مد طبیعی خوانده می شود.

\* حروف « مَ » « نَ » « قَ » « صَ » « کَ » « مَ » در حروف متقطعه مد لازم دارند.

\* حرف « عَیْ » مدّ لَین دارد.

\* « نَ » « الف » فاقد حرف مدّ می باشد.

۱۸ و ۸ و ۷

سبزه

وقف و ابتدا : اهمیت بسیار زیاده دارد علی الخصوص با شیخ حضرت علی (ع)



حالاتی که بروز وقف

- ۱. لفظی، «معنوی» «تام» (وقف شکر است)
- ۲. لفظی، «معنوی» «کافی» (وقف اشغال ندارد)
- ۳. لفظی، «معنوی» «حسن» (وقف اشغال ندارد ابتدا غلام است)
- ۴. لفظی، «معنوی» «قبیح» (نمی‌شود وقف کرد)

\* بعد از وقف «تام» و «کافی» می‌شود ابتدا کرد و در دو وقف دیگر ابتدا جایز نیست.

بر عالی ما شاء سبحا وندی قرآن :

== ه : وقف لازم [ وصل معنا را خراب می‌کند ]

== ط : وقف (طالوق نام) [ وقف شکر است ]

== ج : وقف جایز [ وقف و وصل هر دو صحیح است ]

== ز : وقف مجوز [ وصل بهتر از وقف است ]

== ص : وقف موقوف [ بر حسب ضرورت می‌توان وقف کرد ]

== لا : وقف ممنوع [ وقف ممنوع است ] (وقف و ابتدا موجب بروز لغزش می‌شود)



= قله : اولویت وقف [ به جای « ط » می آید ]

= صله : « وصل » [ « ز » « ن » ]

= « « « وقف معافه [ در یک از دو محل غلطه مورد وقف کرد ]

\* جای که می شود وقف بنکرا انجام داد اما اگر هکته و در جابر نامناسبی (که زمین ادبی است) وقف کند عمل (اتباعی است).  
\* زمانی که آب در انتهایش « لا » بیاورد می تواند وقف کرد ولی سنت احوال ندارد.

« رسوم در عثمان طه »

« ه ، لا ، ج ، صله ، قله ، « « «

\* اگر جای به مشکل مکتوب نقش بجز در « و هیچ علامتی روی آن نکرده و آنرا وقف موقوف در نظر گرفته

۷۶، ۸، ۲۰

« بر تها »

« استاد عجمت مسافرت تهرنت دارند که نورالدین به جابر خفه فرستاده اند از طه است »



# مکرها:

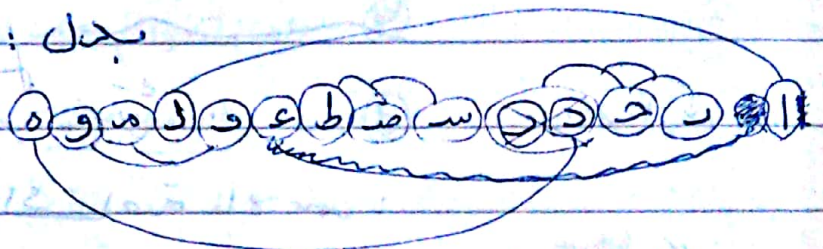
لازم : مکړنه ۱ حرکت

عارفی : عارف ۲ حرکت

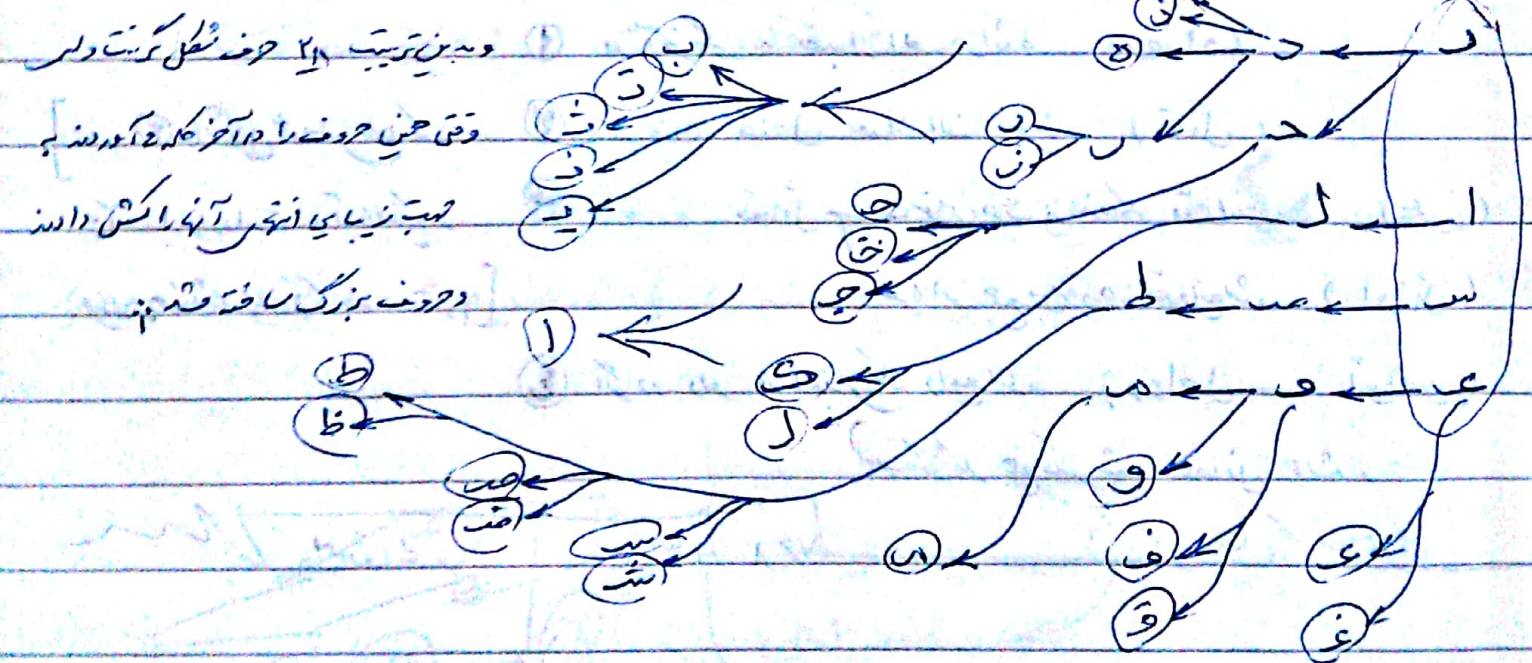
متصل : حمزه متصل ۳ حرکت

متصل : حوازمه ۴ حرکت

مجل : حمزه مجزئ ۵ حرکت



[شماره در آغاز کلمات عربی فقط چهار علامت وقتی مکروه شده و بعداً به جهت اینکه حرکات چهارم مدار مختلف می‌تواند برابر حرکات سه علامتی جدید متوقف گردند تا در این شکل در آید]



بیتان یی خ خ ی ل ص من س ش م ف ق ع غ د ذ ه ر ا ط ظ و



# بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰، ۱، ۷۶

اعداد اسم معناه  
ابيض: صم منيد [ ذات ]  
بياض: سفيد [ معني ]

|   |                       |
|---|-----------------------|
| # | مبادئ العربية         |
| # | جامع المدرسين العربيه |
| # | نحو واغني (عدي)       |

حرام يك حرفي يا دو حرفي مني است.

۱۰، ۱، ۷۶

بسم الله

قواعد الاعمال الخاصة بالاسم:

فريدة: برگزیده

تبدیل واو و یاء به حمزه:

- در آخر کلمه ، بعد از الف زائده (رضاء)
  - در وزن فاعل بعد از الف بیایند (قائل)
  - در وزن فاعل جمع بین دو حرف تنه واقع شود (اوائل)
  - اگر دو واو در ابتداء کلمه واقع شوند (وواصل - اواصل)
- پسندیده و آن است که  
وزن چو وزن اعلان که صاست اینست

۱۳، ۱۰، ۷۶

بسم الله

تبدیل واو و یاء به یاء:



① واو ماقبل یاء باشد ، در کلمه باشد

اولر ساکن باشد ، حرف ساکن غیر منقلب باشد (سید)

② بعد از کسر باشد ، قبل از الف باشد

در معاد در اجوف باشد ، ماضی است افعال شده باشد (قیام)

و یا در جمع الهاء اجوف ، واو ساکن باشد (ریاضی)

③ عاو در آخر اسم معرب باشد ، ماقبل مفعول باشد (توحي)

④ لام الفعل حسنت بر وزن «فعلی» باشد (دُنوی)

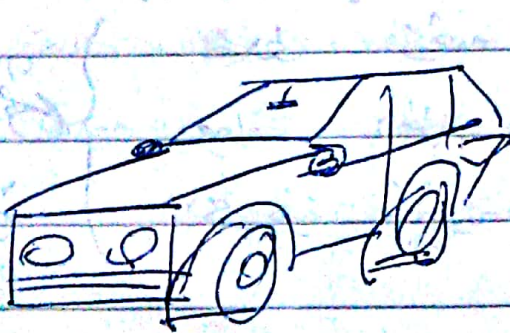
تبدیل یاء به واو :

① لام الفعل باشد ، موصوف باشد (حسنت نباشد ، دلائل بر ذات کند)

بر وزن «فعلی» باشد (فتی - فتوی)

تبدیل فتمه به کسره :

① قبل از یاء باشد ، یاء فاء الفعل نباشد (جشیع - شیع)



اصولی  
میوه  
صناعی



## بصائر سماوی ثلاثی مجرد :

- ۱) لازم فعل # فعل
  - ۲) لازم فعل # فعل
  - ۳) لازم فعل # فعل ، فعالة (حیث لازم است)
  - ۴) متعدی فعل # فعل
  - ۵) دلالت بر ماضی کند فعل # فعل
  - ۶) صوت # فعل ، فعل
  - ۷) مخالفت و امتناع # فعل
  - ۸) حرف و صفت و حرکت و اماره کند # فعالة
  - ۹) رنگ کند # فعل
  - ۱۰) بر و انتقال # فعل
  - ۱۱) اضطراب و انقلاب # فعل
- صهل : شیشه آب      نفر : کسی که نرسد      حاک : بانی

اولان بی ضابطه :

|        |        |       |      |       |      |      |
|--------|--------|-------|------|-------|------|------|
| هدی    | رحمة   | نشد   | نذر  | عنه   | سرقه | ذباب |
| صوف    | مائل   | قبل   | سود  | وحدة  | قائه | فجأة |
| کراهية | بنیونة | جوفان | عقون | تلقاء | جند  |      |

ثلاثی مجرد



# صدر میم

ثلاثی مجرد **مَفْعَل** [در تمام حالات غائباً] مَفْعُولٌ  
 مَفْعِلٌ [اگر فعل ماضی و امری مخذوف اند، در مضارع باشد] هُوَ عِدُّ

غیر ... مفعول مجهول را در نظر گرفته میم معنوی به جابر حرف مضارع قرار می دهیم : مَصْرُفٌ

جایگاه صدر میمی در ثلاثی مجرد

بسیار مهم است چون قیاسی است

۱۳۶، ۱۰، ۷۶

تجمع

بسم الله

مَقْعَدٌ ، حُضُورٌ ، عَمَلٌ ، غُرُوبٌ ، مَخْلُوعٌ ، بُرْدٌ ، ضُوبٌ ، نَقْصٌ

②۱، ②: غَضَبٌ ، وَعْدٌ ، رَقِيٌّ ، سَلُوكٌ ، حُوكٌ ، عَدَمٌ ، قَلْبٌ ، نَعَّاسٌ

مَعْرَدَاتِ رَاغِبِ اَصْفَهَانِي عَطِشٌ ، حَمْدٌ ، شَهِيْقٌ ، حُوَارٌ ، عَجِيجٌ ، ضَجِيجٌ

(مجموعه لغتنامه قرآن است) نَفَاقٌ ، نَجَاءٌ ، فَنَاءٌ ، خِيَالَمَةُ ، زُرْعٌ ، دَلَالَتٌ

صَفْرَةٌ ، حَبِيبَانٌ ، فُورَانٌ ، لِحِرَانٌ ، نَحْيٌ ، مَوَاتٌ

مجمع البحرين

حُوبٌ ، رَحِيْعٌ ، سَجُودٌ ، حَبُودٌ ، دُورَانٌ

التحقيق في كلمات القرآن



القياد ، استراحة ، إحصاء ، تكملة (تكملة) ، استهياج ، إيمان ، إهداء  
إيعاد ، مقاومة ، مائدة ، دأداة ، تنزلون ، اخرجهم ، اقتطعوا

٢١٤) (٧) : فُجِيسَ ، صَوِّمِمْ ، مَلَلَهُ ، مَعَصَتَهُ ، قُلْتُبِ ، مُخْتَارَ

✓ 2.1.2.

۱- مسکن

$n$  Linienwahl  $n$

«مصدر کَتَبَ ۛ ۛ!؟» از مراسم نه توان ساخت و به قدرت قیاسی است.

" $\tilde{v} + w$ "

ابراہیمؑ ← + یتہ ← ابراہیمؑ

مصدراصلی متنی است ولی اگر منظور از آن مصدر فعل معلوم باشد آنرا مصدر معلوم  
گویند که به فاعل متنی است ولی اگر بجای فعل مجهول بنا شده باشد آنرا مصدر مجهول  
می نامند که به فاعل مجهول متنی است.

ضَرْبٌ بِكَرٍ ضَرْبًا

صَوَّبَا عُرْوَةً مَكْرًا صَوَّبَا

dozmes

مفتی محمد رفیع



درست داشتن مصدر  
دو کسب اسم مصدر (نیت مصدر)  
اعقاب صفت اسم مصدر با مصدر یکی است و ظاهر هم متفاوت هست: غُسل غُسل  
↓ ↓  
اسم مصدر مصدر

بجایزه (مصدر) - بُغِضَ (اسم مصدر)  
۱ لازم نیت بر فعل اسم مصدر داشته باشد. «لَا يَأْكُلُ الْإِنْسَانُ»  
۲ خود ساخت اسم مصدر بر فعل معانی است.

حرف ج ا و د و ه اسم جمع همین و ک و گ است.

# مصدر هرة و نوع مخن و مصدر امید هستند با کار بردی جدید:  
۱ بعد از فعل می آید  
۲ با فعل از یک جنس هستند. ساخت مصدر هرة که در نیابت تانی هم مصدر احد

۳ مصدر هرة نشان می دهد که یکبار فعل انجام شده. افغان می گردد  
۴ مصدر نوع چگونه و نوع فعل را بیان می نماید چگونه انجام شده است.

نیت  
شکلش بود: فَعَّلْتُ  
۷۶، ۱۰، ۲۳

ساخت مصدر نوع  
شکلش بود: تاء اضافه می گردد.

\* مصدر نوع نیاز به حکم از دیگر دارد تا بتواند نوع را بیان نماید. (به مکرر دیگر اضافه می شود)

# اگر مصدر تاء داشته باشد (افاده) و یا شبه مصدر دیگری باشد باید حکم ای (نیا) دیگر بیاورد تا نوع مصدر را مشخص کند.



کتابخانه

مصدر → ماضی → مضارع

مضارع

اسم فاعل

اسم مفعول

صفة مشبهة

اسم تفعیل

اسم مبالغه

اسم مکان

اسم زمان

اسم آله

\* وزن صفتی: چنانچه تا حال خوانده ام

\* وزن نحوی: چنانچه در حرکت و سکون

نصیب ضارب

از حیاتی تا آخر هم وزن هستند

هر دو به زمان حال و استقبال دلالت دارند

کتابخانه محقق به ادبیات  
نامیخ اسلامی

۷۶/۱۰/۲۴

«بیت»

اسم فاعل حدوثی است خلاف صفت مشبیهه را می گویند

[جواب است این سوال عام در ذهن من آمده و بلافاصله می پرسید یعنی سوال را ۹۱؟]

\* در دو مورد اسم فاعل دلالت بر دوام می کند:

① درم ، خالد ، مستقیم

② عارف ، زاهد ، عالم (اسم فاعل دلالت بر صفت مشبیهه می کند)

[این نکته که اسم فاعل دلالت بر صفت مشبیهه نکند زیرا در جواب نیست چنانکه یکی از اوزان صفت مشبیهه «فاعل»

است. این نکته به تدریس کرده ام و نگاشته ام که لحاظ حدوث آن پیدا و در نظر بگیریم فقط آنجا اسم فاعل می گویند]



\* ساخت اسمی فاعل از ثلاثی ← مجرور : "فاعِل" می آید.

↓ مزید : (۱) مفارع معلوم

(۲) حذف حرف مفارعه و گذشتن میم مفوع

(۳) ماقبل آخر مفسر می شود

|        |          |
|--------|----------|
| ضارب   | ضارِب    |
| ضاربان | ضارِبَان |
| ضاربون | ضارِبُون |

"قای مؤنث می بود که همیشه قبل خویش را فتحه"

"می دهد"

۲۷، ۱۰، ۷۶

"بیمه"

اسمی مفعول : حدو م است دلائل بر چیزی کند که فعل واقع شود بر آن  
از مضارع مجهول گرفته می شود.

۲۹، ۱۰، ۷۶

"بیمه"

|                |
|----------------|
| امالی شیخ مدوق |
| امالی شیخ هندی |

از فعل متعدی نشسته

اسمی مفعول

|         |            |
|---------|------------|
| مضروب   | مضْرُوب    |
| مضروبان | مضْرُوبَان |
| مضروبون | مضْرُوبُون |

مذخور به ، مذخور به ، مذخور به

مذخور به ، مذخور به ، مذخور به



\* اگر اسم مفعول با مصدر یکی اشتباه شد از قرینه می فهمیم.

# اسم مفعول اوزان سماعی هم دارد : رسول ، قتیل ، الله  
[ بحث صفت مشبّه بودن و اینکه اینو بر وزن صفت مشبّه آورده اند و حالت دوام دارند (در بعضی اینجا حدیثی آمده) بحث جایی است و نکته جایی دارد که باید کار شود و این است! ]

صفت مشبّهة : (۱) دلالت می کند بر یک صفت  
(۲) و مرتبه اول  
(۳) بر ثبوت آن صفت برابر داده آن صفت

تولّد ————— شجاعت ————— مرگ  
شجاعت  
شجاعت  
[ شجاع است اگر مدت شجاعتش بپارزد (لفظ اسفند) ]  
[ بحث اسفند این است که صفت مشبّه از آن کسی است که سابقه آن

\* اگر از زمان قطع نظر شود اسم فاعل و اسم مفعول صفت را دارد است از

بدل به صفت مشبّه می گردد [ از بعضی اسناد اینچنین برداشت می شود از ]

مرتبه دوم (۱) غالباً به معنای فاعل است

ثالث (۲) از فعل لازم غالباً ساخته می شود. (غالباً نه بلکه دائماً) همیشه از لازم است! ]

ساخت صفت مشبّهة ————— دلالتی مجرد رنگ یا عیب یا زینت ————— أَفْعَل (اخر)

شیر آنا ————— سماعی است (شجاع)

غیر دلالتی مجرد ————— بر وزن اسم فاعل می آید (مُعْتَدِل)



(۲۱۸) و (۱) : اجزای که درین مضارع معلوم و مجهول آن متساوی باشند : مُخْتَارٌ ، مُخْتَارٌ ، مُخْتَارٌ  
مُخْتَارٌ ، مُخْتَارٌ ، مُخْتَارٌ

(۲۱۹) و (۱) : ۱) صفت مشبّهه از فعل لازم گرفته می شود .

۲) به دوام دلالت می کند نه حدوث .

۳) به بر وزن اسمی در آیه نه قیاسی .

(۲۱۹) و (۲) : « التَّسْمِيَةُ بِلا وَجْهِ بِلا وَجْهِ »

صفتی است که شباهت داده شده به اسم فاعل .

\* شباهت اسمی فاعل و صفت مشبّهه :

① صرف می گویند

② بر وجه و جوارح بر معنای صاحب دلالت دارند .

③ هر دو مشتقند

④ مانند اسم فاعل می تواند مفعول به بگیرد

(۲۱۹) و (۴) : فصیح صادق خُور (آزاد اندیش) يَقُوطُ (متجسس) حَدِيثٌ (جوان)

حسن حاد (عاصم دین) حاصی (دفاع کننده حق) و حنی

فصیح حسن حاض (ترش) سالمی سابت



# افعل تفصیل همیشه از شلانی مجرد ساخته می شود.

# شرایط آن :

|           |            |                 |                 |                           |
|-----------|------------|-----------------|-----------------|---------------------------|
| فعلات     | ماده شلانی | مجرد (۱) شلانی  | معلوم (۳) معلوم | فعل تام (۴) فعل تام       |
| ماضی      | ماده شلانی | متصرف (۵) متصرف | نکرار (۶) نکرار | قابل تفصیل (۷) قابل تفصیل |
| اسم تفصیل | ماده شلانی | ماده شلانی      | ماده شلانی      | ماده شلانی                |
|           | ماده شلانی | ماده شلانی      | ماده شلانی      | ماده شلانی                |
|           | ماده شلانی | ماده شلانی      | ماده شلانی      | ماده شلانی                |

# احمد - محمودی

# احب - محبوبان

مجموعه

۷۶، ۱۱، ۶

هر کلمه ای که این دو صفت را داشته باشد مطلقاً غیر قابل تفصیل است :

- (۱) غیر قابل تفصیل
- (۲) غیر متصرف

اگر دو شرط فوق را داشته باشد بواسطه واسطه توان افعل تفصیل ساخت :

اكثر استعجاباً ، اسد حمرة

روشهای استعمال افعل



«عَلَى الْأَفْضَلُ مِنْ عَيْنِهِ»

① همراه با و برتر

«أَبْهَرُ أَصْدَقِ رَجُلٍ»

② مصناف به و بهتر

«عِلَالَةُ الْأَعْلَمِ»

③ همراه با ال

«عَلَى (ب) أَفْضَلِ النَّاسِ»

④ مصناف به و برتر

\* در ① و ② مؤنث و مذکر و سزا و تشبیه و جمع هیچ تفاوتی نمی کنند و همه بر وزن «أَفْعَلٌ» هستند.

\* در ③ مطابقت واجب است. کاری و این الافعال هندی الافعالی

\* در ④ جازا الیهین است.

اَخْبِرْ - عِنِ - اَشْتَقْ - شَتَقْ

(در) دُرَر - با جررت - علامت - تا آید می کند - بین از علام

۷/۱۱/۷۶

«اسم مکان» - «اسم زمان»

\* از حرفی ساخته می شود. ثلاثی مجرد - مَفْعِل - مَفْعُول

ساخت

عِنِ ذَلِكَ - بروز نام مفعول

فقط برای اسم مکان

عِنِ مَفْعُول (اسم جاد) - مَفْعَلَة

فقط در مَفْعِل

می آید

غالباً حرف می شوند

غالباً اضافه می شوند و عامل هم هستند

\* مفعول مفعول مکسر الیهین

مفعول با : مفعول با ، مفعول با

\* مثال مفعول مفعول الفاعل

مفعول : وعد ، یعد

(۲۲۲) و (۷) : ① مفعول مفعول الیهین ② مفعول مفعول الیهین ③ زیادی صفت دارد.

نصوح ، خدوبا ، جزوع ، صدوق ، سجعور ، دود ، حُول ، عواد ، رثوف ، صبود



نیمه

۷۶، ۱۱، ۸

[به جهت مدسیر خود شده که کلاس جدا افتاده و این کلاس منتهی است]

نیمه

۷۶، ۱۱، ۱۶

[کلاس به کلاس ۱۱۱]

نیمه

۷۶، ۱۱، ۲۷

شده میگویند به بروند (اسم مفعول)

ساخت اسم زمان

(همین اسم مکان)

صاحب و مضاف و مفعول باشد: (مفعول)

مثال و مضاف و مفعول الفاعل:

نمایی مجرب باشد: (مفعول)

مماذ: (مفعول) (مفعول)

اسم جاد باشد: (مفعول) (مفعول)

در اسم زمان اضماعه نامی می شود «ة» به آخر اسم اضافه کرد.

ساخت اسم آله: مفعول، مفعول، مفعول

فقط از فعل نمای مجرب ساخته می شود.



\* نَشَرٌ : نکهت کردن / بِنَشَارٍ : تبر / مُنْخَلَّةٌ : غربال / مُكَلَّلَةٌ : سرودن

\* فَدَقَ : زد

۲۸ ر ۱۱ ر ۷۶

نسخه ۱

موصوف : فقط یک معنا دارد که می تواند ذات یا حدث باشد

صفت : دو چیز دارد و مجزء و اگر آن حدث است و مجزء دیگره تواند ذات یا حدث باشد

\* اکبر ← ی بار + هو  
حدث ← برای حدث بازرگردد  
↓  
الجهاد الاکبر (هو) ← حدث دوم

\* کبیر ← ی بار + هو  
حدث ← برای ذات بازرگردد  
↓  
الفیل کبیر (هو) ← ذات

در همه حالات موصوفند جز ۳ حالت { موصوف  
منسوب (ایوانی)  
صفت { مصغر (رجیل)  
معنای متفق در جود (زید اسد) یا (زید عدل)

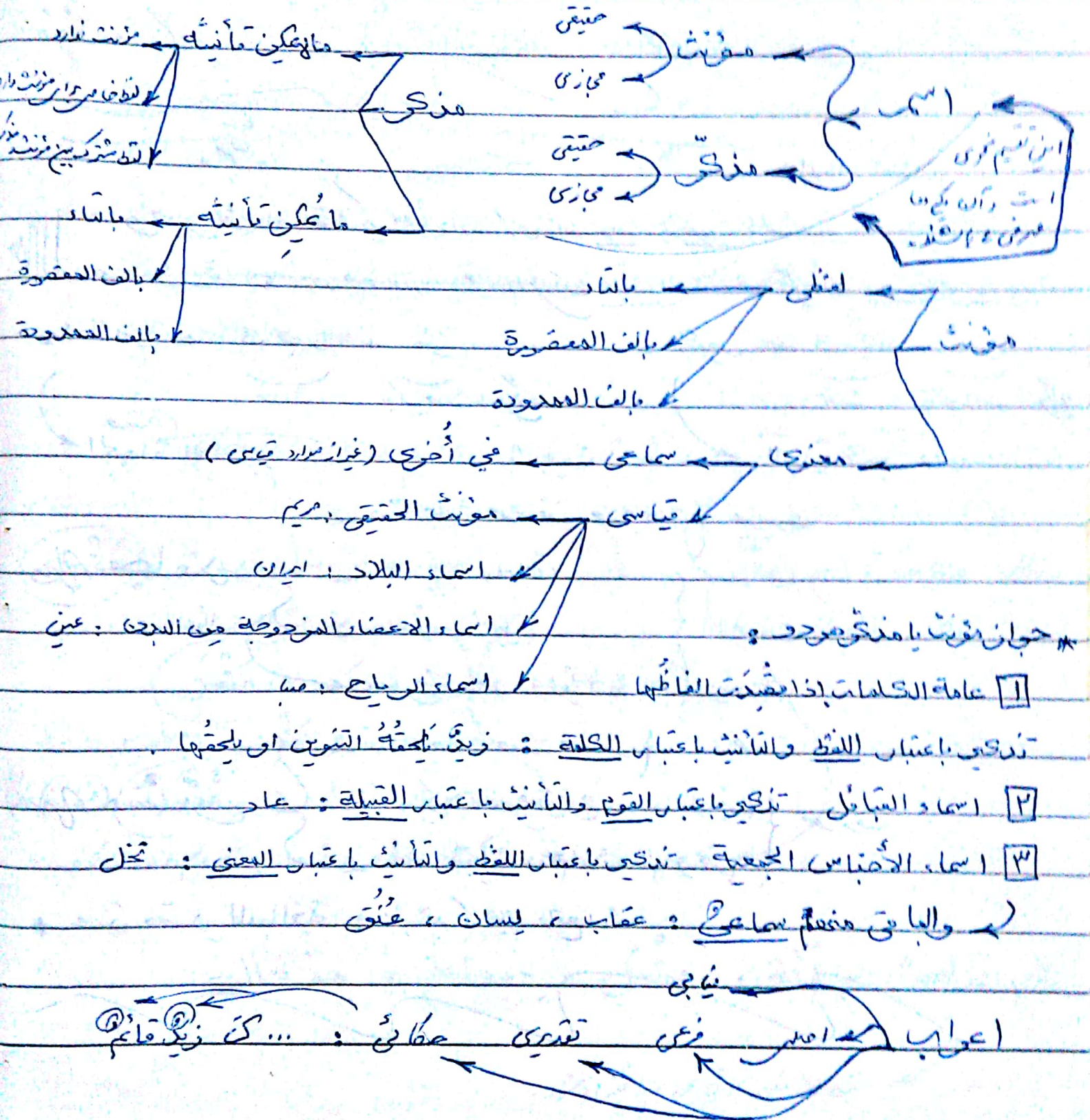
سید جامد

در همه حالات صفت هستند { صفت  
آنها نیز از معنای صفتی خارج شده اند (بیانه)  
تبدیل به غم شده اند (محمد)

\* مستوف

\* عند قصد المبالغة : شبه جمله که حال واقع شده







کدیده

|          |                                                |
|----------|------------------------------------------------|
| اب ام    | از کسر ما لا ممکن تأنیث (۳) ما یستعمل للمذکر   |
| ابن بنت  | والمؤنث علی السواء (۵) المصدر المذکر : زید عدل |
| اخ اخت   | (۶) اکثر اوزان المبالغه : امرأة منطیق          |
| میل زوجة | (۳) فعلول و «مغیل» : صبر، حرج                  |
| صبر کث   | معنی الفاعل                                    |
| دین دجاج | معنی المفعول                                   |
| ثوب ثوبه |                                                |

۷۶، ۱۲، ۲

لکھا

تعریف لغوی صفت : مهذب و معنایی که به ذاتی عارض می شود.

الحکمی علامه

۷۶، ۱۲، ۴

لکھا

از جهت قرائن و قرین  
ما بعد حکایت مانند کرم است

قلم ما در بی نظمی ماست  
مجبوری (معلوم و غیب)

امر ش اوامر : مقابل نوری  
جمع ج اسور : به معنی اشیاء

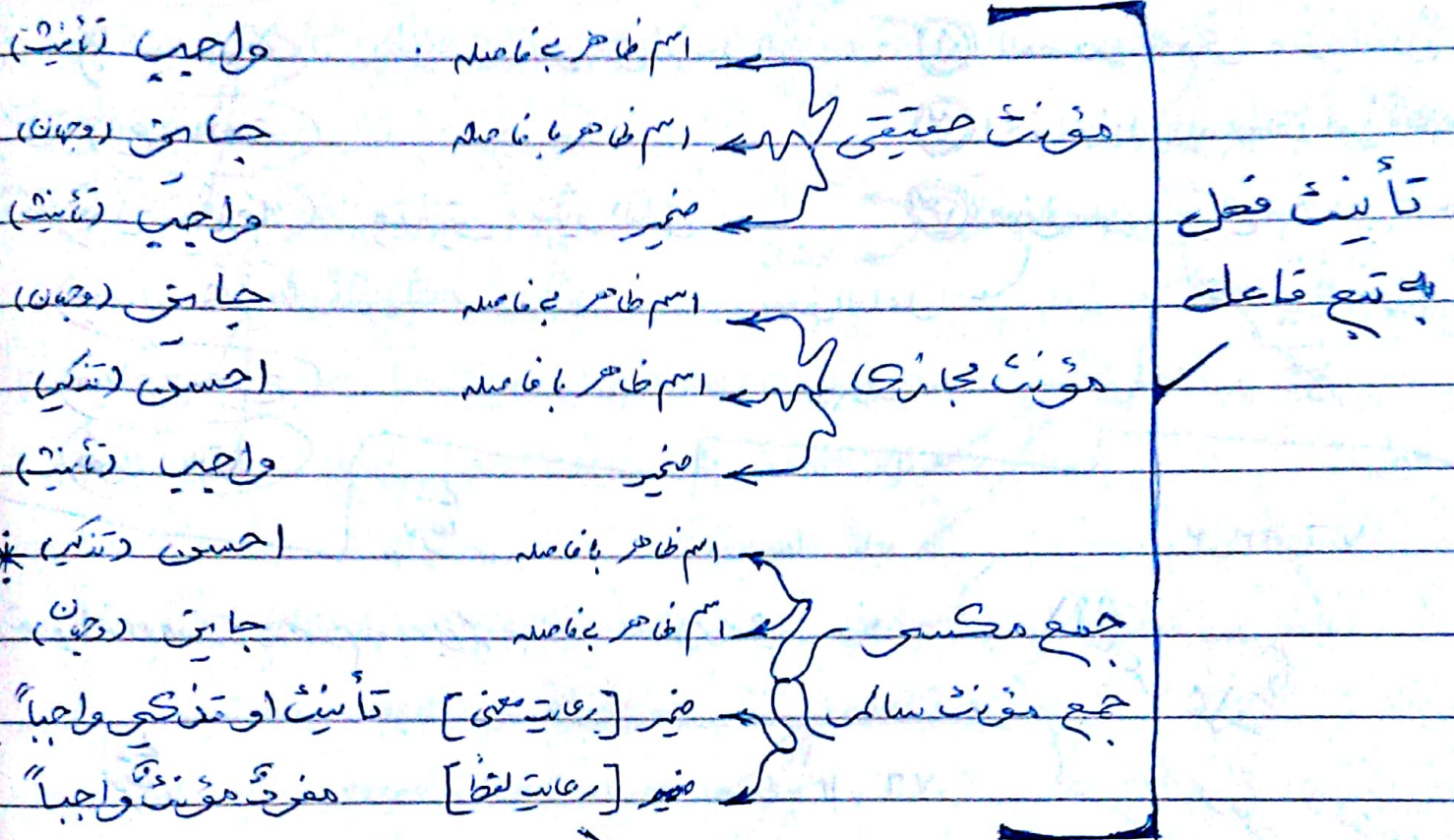
جند جندی  
شکر جمع  
سباز شکر (مغز)

هند منطیق (همی) مرآت حقیقی  
زید منطیق (همی) مزار حقیقی

نخل نخل  
درخت خرما  
درخت خرما

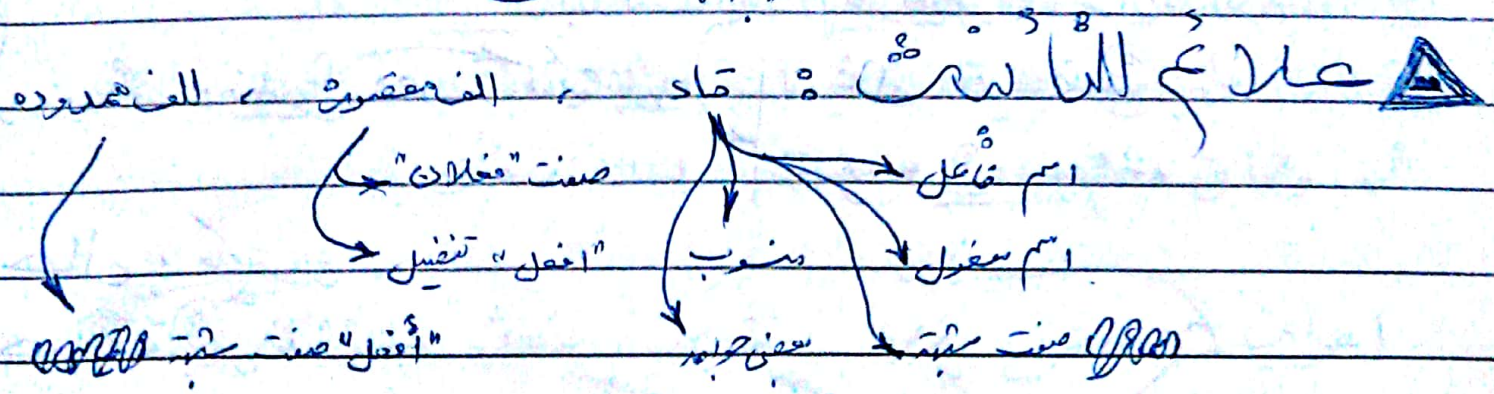
حال : خاکه داغ  
حانوت : محل فروش شراب





کے ذیل باعتبار الراجحۃ

[\*] یہاں سے لے کر آخر تک





الآلية : ان ي ، بليد : ساد روح ، داهية : حيوان مرگ آور

۷۶، ۱۲، ۹

نبره

علامات تأنيث فقط در هنگام زیادی  
بودن مفید تأنيث هستند

✓ ملحقات مباء اصلی کلمه : ① آباء الزائدة في المذكر الحقيقي : طلحة

② لسان السالبة : علامة رابطة

③ لتأكيد السالبة : علامة

④ مفتوح : بخلة

هـ كلمات معدودة سماعاً : وبت

جاز بخصما

✓ ملحقات بالف المقصورة أصلية : ① الزائدة في المذكر الحقيقي : موبى

② ما زیدت سادسة : قبعنرى

③ زیدت الاطلاق : اطلی

④ في الناقص : رحنی

✓ ملحقات بالف المعدودة أصلية : ① في المجهول اللام : قراء

② في المعقل اللام : افاذ

④ ما زیدت الاطلاق : حوباء ③ ما زیدت في المذكر الحقيقي : زکیباد



المستوفى : ما شئى ، يجمع ، بصغر ، نسيب

غنى المستوفى : غير ذلك

الله

الشيء : ما دل على فردين من افراد جنس بزيادة على

٧٦، ١٢، ١٠

للمعنى

للساكن شي : صحيح : افناء الفنون

شبه : ~ ~ ~

منقول : ياء آن ياءى گردد

مقصود : [تلاشى ، منقلب از اول باشد] الف به اصلش ياءى گردد [در غير شرط قبل] الف

[تخفيف اللام به فاء التثنية] لام الفعل ياءى گردد

محدودة : [عزن امده باشد] به حال باقره طه

[بجاء تانيه باشد] بدل به واو مرئيه

[منقلب ياءى به الحاق باشد] به حال عاينه ويا بدل به واو لود (جائزى)

تلاشى مخفف اللام : [عوض ندارد] لام آن ياءى گردد

[دال] به حال عرصة ياءى عاينه

مركب الامنا فى : جزء اول تنبيه لود



۱) مرکب افغانه می شود

✓ 2, 12, 11

۲-۱

LWS US

بیل به یاد می شود

أَبِي لَكَ الْبَائِنُ = تَبَيَّنَ (تأکید است)



جمع مذکر سالم  
جمع مؤنث سالم  
جمع مؤنث ساری

جمع مذکر سالم : شرایط :

- ① مذکر از تاء، ضایع باشد
- ② ایسی برابر صاحب عقل باشد
- ③ اگر صفت است مؤنث آن تاء دار باشد

و اگر موصوف باشد باید علم باشد

\* در شرط دوم « افعول تفضیل » استثناء می شود یعنی می تواند جمع مذکر سالم مستثنی شود اگر چه تأنث آن

غلام ← غلمان صاهل ← صواهل  
شبه زنده (اسی)

# مقصوره : حرف یا، هنگام جمع حذف می شود

# مقصوره : الف مقصوره

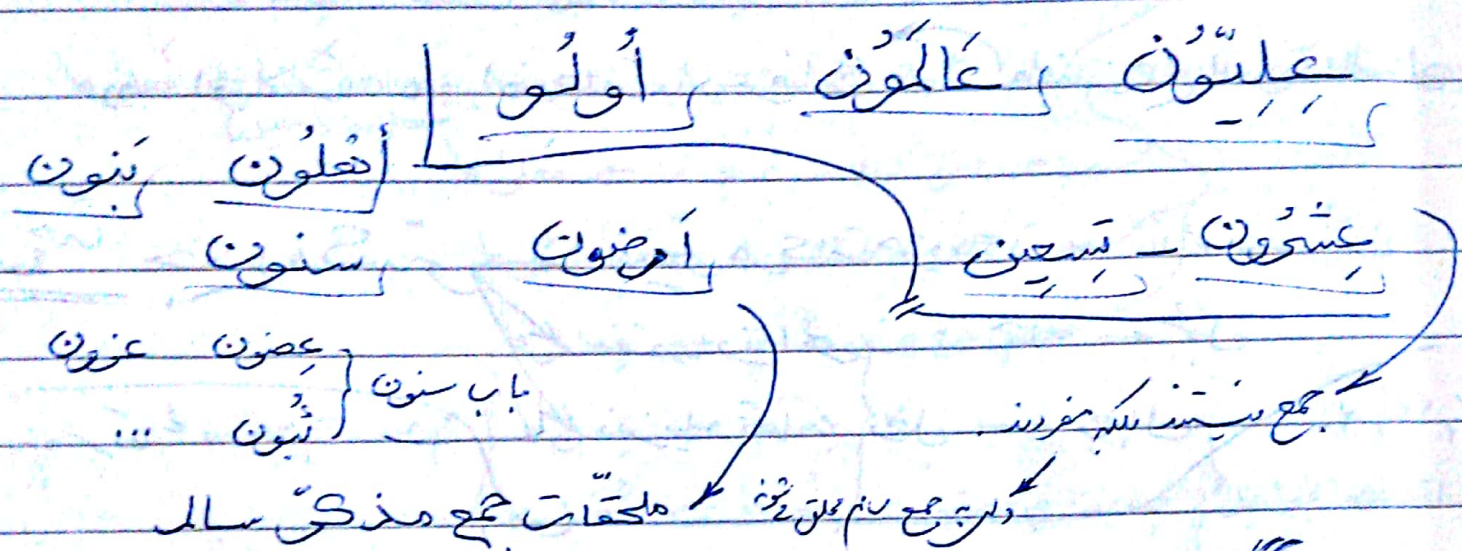
# مددود : مانند تشبیه عمل می شود

# مرکبه : با اضافه شدن جمع نسبت می شود

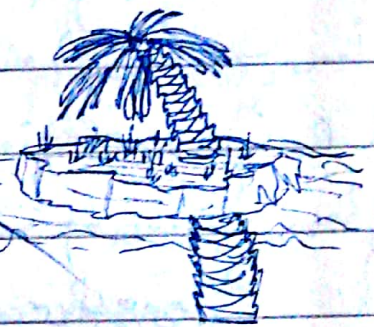
هذا (در اینجا) : هاء + ذامه منصرف به برابر فعل امر

فعل امر (بگیر)

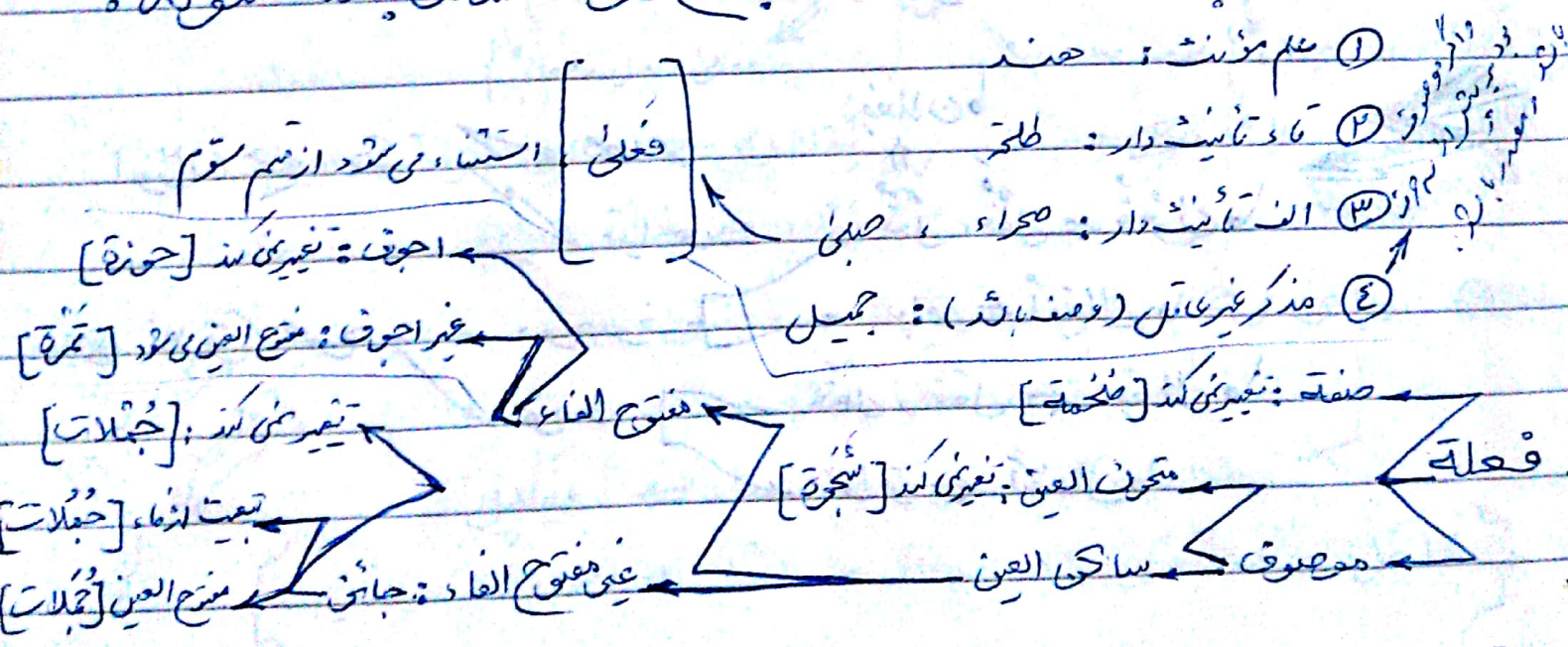




۱۶، ۱۲، ۷۶



آنهایی که می توانند جمع مؤنث سالد بسته شوند :



[نات : در بین جیب : نزدیک بین قریب العینی]



اولیات ، اذرعان ، عرفات ، مائعات جمع المونث السالم

جمع مکسری ← لتغیر حرکات حروفه : فَلَک ← فُلُک

نقصان الحروف : جَلَه ← جُمُل

سیرتعالی

زیادتھا : رَجُل ← رِجَال

۷۶، ۱۲، ۲۰

إطواد : غالب بودن جمع سبتی وزن یک مفرد بحاس وزن جمع (وزن غالبی)



فلوس : چون غالب است مطرڈ بودہ بصورت قیاسی مطرح نمی شود

اعلاسی : چون غیر غالب است بصورت قیاسی نام برد نمی شود

فعلان

اولیات جمع مکسری ← سماعی

قیاسی :

فَعْل ، فَعْلٌ ، فَعُول

بواقی ← أفعال

موصوف

ثلاثی مجرد

فَعْلٌ و فَعْلٌ ← أفعال

وصف

بواقی ← أفعال





① موصوف هم باشند  
 ② ماضی زانده نداشته باشد  
 ③ حرف مد ماقبل آخر ← اُفَعْلَة

مثالهای مزید  
 اگر ④ و ⑤ را داشته باشد و صفت بوده بر بلائی دلالت کند ← فعلی  
 (روزن فعل)

هر وصفی که دلالت بر بلاء کند ← فعلی

ماضی زانده داشته باشد ← فَعَالِل

بواعی ⑥ فَعْلَة ← فَعَال

هم صفت و هم موصوف  
 فَعْلَة ← فَعْل  
 فَعْلَة ← فَعْل

فَاعِلَة ← فَوَاعِل  
 چه وصف چه موصوف

أَفْعَل ← فَعْل  
 صفت مشبّه باشد  
 أَفَاعِل ← تَفْضِيلُ بَارِد

فَعْلَى ← فَعْل  
 تَفْضِيلُ  
 فَعَالَى ← نَبَات

فَعْلَاء ← فَعْل  
 صفت مشبّه باشد

فَعَالَى، فَعَال، فَعَالِي ← نَبَات

فَعْلَان ← فَعَالِين  
 موصوف باشد

فَعْلَان ← فَعَال، فَعَالِي ← نَبَات

رباعی و خماسی مجرد و موصوف: فَعَالِل

لحظ آخرین حرف امید حذف می شود

در حالت مزید اگر مد ماقبل آخر داشته باشد ← فَعَالِل

فَاعِل = مَا يُفَعَّلُ بِهِ ، عَال = مَا يُفَعَّلُ بِهِ (مضاف به توسط آن یا تشبیه با)

[تفصیل بر روی  
 [تخصصی باشد]



\* حامل و حائض چون فقط مؤنث در غیر مؤنث آمده و جمع مؤنث شده اند

«حامل» «حائض»

۲۴، ۱۲، ۷۶

«نیم تنه»

[ چیز دیگر تا ابرار ۱۵۷۷ غاف است ! ]

جمع مکسر **فُلان** بر ۳ تا ۱ ولایت می کند

أَفْعَلَةٌ ، أَفْعُلٌ ، فِعْلَةٌ ، أَفْعَالٌ

احکاب و بیعتات

جمع الجمع

هر جمع دوم از یک کلمه (جمع بتن که جمع)

مستقی الجمع : جمع الجمع اگر مستقیم باشد

احکاب

افاعیل و افاعیل

فقط دو وزن دارد

جمع

صیغه مستقی الجمع : که یا مستقی الجمع است و یا یکی

نست شرایطی می دارد :

① الفی دارد

مفاعیل ، مفاعیل

② بعد از الف یا دو حرف و یا سه حرف باشد

فواعیل ، فواعیل

③ اگر سه حرف و دو حرف وسطه می باشد

افاعیل ، افاعیل

؛





## صفہ متعین المجموع بہ جمعہای گفته می شود که مماثل متعین المجموع باشد.

# اسی الجمع : مفرد ندارد : قوم

44 اسم الحسنیٰ مفرد دارد : [نجیس] (محبوبی مفرد آن است)

۲) در لی این مفرد مذکر است در ساختن جمع ندارد بلکه با یاد است یا تا نانیست مشخص شود

[فَاعِل ، مُفَاعِل ، ...] [مُفَاعِل ، فَاعِل ، اِفَاعِل ، ...]

← مماثلت های "فَعَال" ←

← مماثلت های "مُفَاعِل" ←

\* شرط معائنہ بودن : ① تعداد حروف

⑤ حرکت و سکون (نور اجسام و فیزیکی و فواید حرکت)

نُحْسِيَّ ← كُ ن سِ يَ مَنَر  
قِرْلَاس ← قِ ر ط ا س

سِرِّ مائل حسد ←

أَفْعُلْ ، فِيعِلْ ، فِيلَانْ ، فِيعِلْ ، فِعَالْ ، مِعَالَةٌ ، مَوْلْ ، مِيعَالْ  
مِعْلَانْ ، مَفْعُلْ ، مَفْعُولْ ، مِعَالْ ، مِعَالْ ، أَفْعُلْ ، مَفْعُولْ ، مِفَاعِلْ ، مِيعَالْ  
مَفْعُولْ ، مِفَالْ ، فِيطْلَانْ ، اَفْعَالْ ، مَفْعُلْ ، اَفْعِلَاءْ ، فُفْلْ ، اُفَاعِلَةٌ ، فِغْلَةٌ  
مِفَالْ .

بعضی امتحان غیر مقررہ

۱۱. ماہر موصوفہ "سفیدی" شیڈ "امی" ۱۱

۱/ متعنی الجموع فندا دو وزن دارد : افاعل ، افاعیل



### تعریف اصلی صیغه شتبی الحرق:

{ کل جمع مکسر بعد الف تکسیر حروف متحرکان  
أو ثلاثه احراف او سطحا یا ساکنه }

نمونه اول: مفرد است کنگ "فهرم" به صیغه شتبی الحرق می شود.

شتبی

نمونه ایرانی

ایران + نسبت دادن = ایرانی  
خاست ← حداث ← صفت

### قواعدی که براسم عارض می شود تا بتواند یاء نسبت بگیرد:

- ① حرف اصلی حذف شده یا زمی گردد [۱] لغت مفروق باشد و فاء یا زمی گردد
- ② در هکات عربی به شرط آنکه [۲] لام آن محذوف بوده و شتی و جمع یا زمی گردد  
که لام یا زمی گردد  
اگر یا زمی گردد در شتی و جمع یا زمی گردد
- ③ عربی مکسور العین، مشحون العین می شود و نمی ← نمی



۲] کلمہ ای کہ حرف ماقبل آخرش یا و مشدّد باشد و مکسّر، یا، و تم حذف می شود: طیب ← طیب

۳] الحاق تاء و کلمہ ای کہ منسوب بہ تأنیث و مؤنثی باشد تا دومی گردد: اینانیت

حذف تاء و « مختم بہ تاء » باشد و بصی ← بصی

۴] کلمہ متصور الف تبدیل بہ دومی شود اگر: ۱] بحر منی باشد: ربا ← راجی

۲] بحر منی و حرف دومش ساکن باشد: دنیا ← دنی

الف حذف می شود اگر: ۱] بحر منی و متوک الہی باشد: بزدی ← بزدی

۲] پنج حرف یا بیشتر باشد: حباری ← حباری

۷] گاهی متب بہ دومی در این حالت می شود: مصطفی ← مصطفی

۵] همادون مانند تشیّع می شود: قرآ ← قرآنی (همز ناسخ)

سما ← سماوی و سمائی (منقلب است)

صواد ← صحاوی (عدلت تأنیث)

۶] دلقوس مانند مقصور است: عجنی ← عجمی (بحر منی)

ثانی ← ثانوی (بحر منی ساکن الہی)

معتدی ← معتدی (منحرف منی)



# ۷) مخنوم به یاء مشدده

- ۱) حرف نون واقع شود - دردی بدل به یاء و اولی ردم اصل - حسی
  - ۲) حرف نون واقع شود - یکی حذف شود و دیگری قلب به واو - علوی (علی)
  - ۳) حرف چهارم یا بیشتر باشد - هر است قلب به واو - مهدی - مهدوی
- همچنین اصل باشد  
یکه از آنها حرف آمده باشد  
حذف می شود: کرسی - کرسی

# ۸) مثنی و جمع - اگر علی فاعل باشد - مفردش منسوب شود و یزدان - یزدانی لے اگر فاعل باشد - انصار - انصاری

معنی (مفعول : مصدر) که معنی (مفعول : اسم مفعول)

# ۹) مرکب

لے منجی یا اسنادی - غائب از صدر آنها منسوب می سازند : یعلین (یعلینی)

لے اصنافی - سبک به مرکب وارد به گونه ای سازند که اللب بر رخ نهد :

امرؤ العیس - امری عین ایل - عین ایل

عبد مناف - منافع

« منافع + منافع الیه »  
صدر ذیل (عجی)  
رشته



① نُعِيْلَةٌ ← فَعْلَى ← بِشَرَطِ أَنْ تَقْلُ الْعَيْنُ وَمُضَاعَفٌ  
مُعِيْلَةٌ ← مَعْلَى ← يَاشِدُ

مَدِينَةٌ ← مَدَنِيٌّ

اگر احواف یا مضاعف باشد مَدَنِيٌّ ← یعنی صورت نگرفته خود لفظ منسوب می شود:

طَوِيلَةٌ ← طَوِيلِيٌّ

\* طَبِيعِيٌّ (طَبِيعَةٌ) ← این دو مورد مثلاً هستند

رُكْنِيٌّ (رُكْنِيَّةٌ)

«نکته»

نام رکنی که نیزه می ساخته است

عبارت ۷۷

\* اگر قبل از یاد نسبت واد ضعیف تر واقع شود تا قبلش مفتوح می شود:

دُنْيَوِيٌّ (دُنْيَا)

عَمَلَوِيٌّ (عَمَلٌ)

در وزن

فَعَالٌ ، فَاعِلٌ ، فَعِلٌ

اگر مضارع نسبت دهند

و صاحب چیزی مراد باشد نسبت هستند:

تَسَامٍ ، لَاحِظٌ ، طَعِمَ

سوره فصلت آیه ۲۶  
خَمَّاءُ بِهَذَا الْوَيَاقِنِ مَرَّاجِعُهُمْ

حَقِيقِي (در وجه مقام است) صَغِيرٌ (در حجم است)



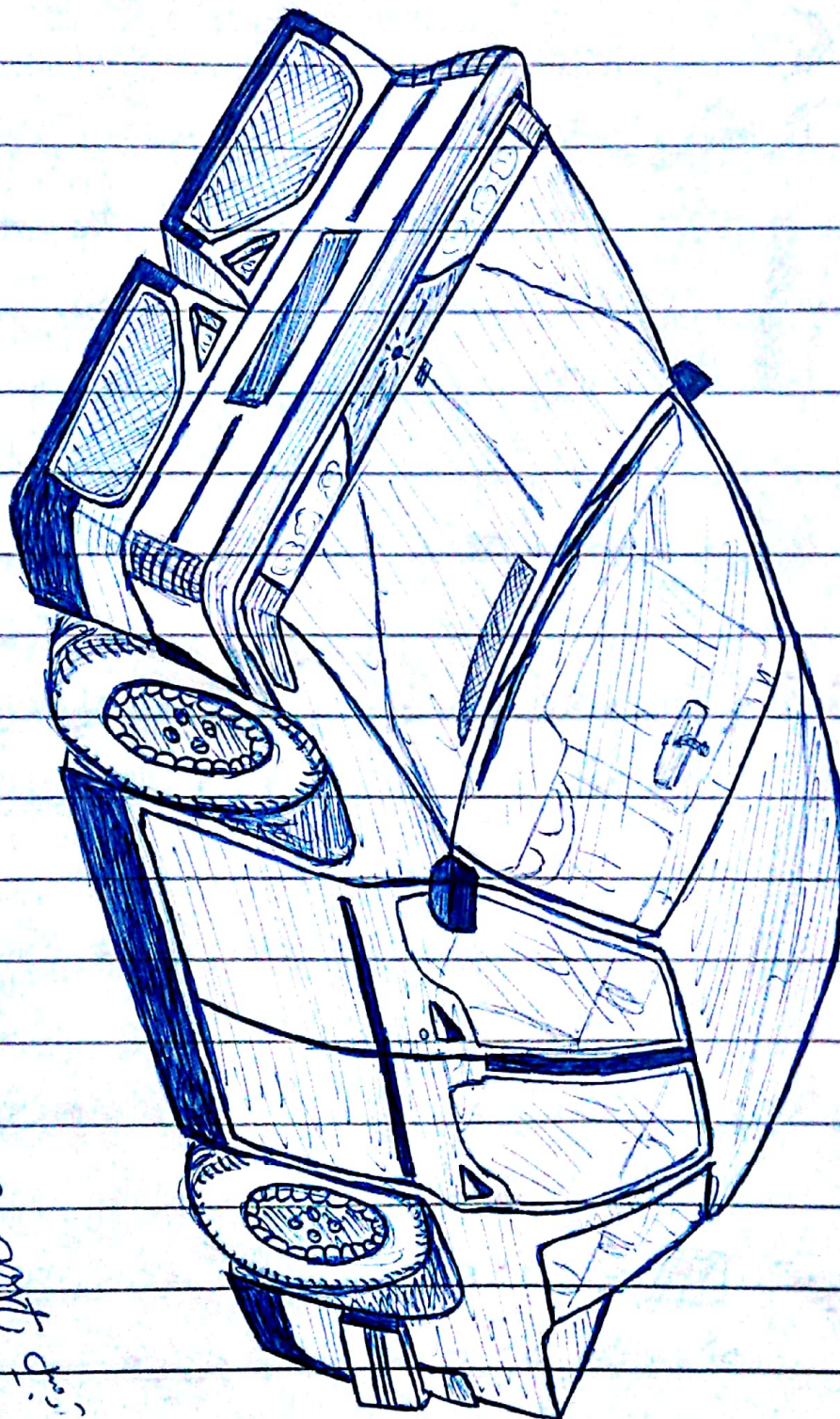
مفعول متفعیل متفعیل متفعیل  
مفعول متفعیل متفعیل متفعیل

על

حرف بعد از یاء هم علامت تانیث محقق باشد

# در اینجا عمل (ع) را انجام نداد مفید می بینم





۷۶  
 ۱۱  
 ۲۶  
 ۱۵۱  
 ۱۵۱  
 ۱۵۱

این ماشین اسپرت است  
 و موتور آن بسیار قوی است  
 و در زمان تست ۱۵۰ کیلومتر  
 در ساعت می‌تواند برسد  
 و در زمان تست ۱۵۰ کیلومتر  
 در ساعت می‌تواند برسد  
 و در زمان تست ۱۵۰ کیلومتر  
 در ساعت می‌تواند برسد





حروف اعلیٰ حذف رکنه از شدنی بازمی گردند



اگر محووف داشته باشد این حالات رخ می دهد :

- |                   |   |                     |   |
|-------------------|---|---------------------|---|
| حذف می شود        | ۱ | عوض حزنه یا صیم است | ۱ |
| باقی می ماند      | ۲ | تاء ثانیه           | ۲ |
| بدل به تاء می شود | ۳ | مبسوط               | ۳ |

### ۳. تریدها :

۱. شدنی : دو حرف زائده : یکی حذف می شود : مطلق و مطلق  
 ۲. دو تا : دو حرف زائده : مستخرج و مخرج

۲. رباعی : چهار حرف زائده حذف می شوند : سجده و سجده  
خند و خند

۳. خماسی : پنج حرف زائده حذف می شود : خماسی

۱. هیچ وقت : حرف زائده حذف نمی گردد .  
 ۲. اول کلمه : اول کلمه حذف نمی گردد .  
 ۳. مربوط : مربوط می شود



# « ۴ » بیج حرفی معا و لیست

موارد زیر از قاعده جذت ۳ خارج می شوند:

۱) حرف سین در مکان چهارم یا بالاتر باشد: مصباح  $\rightarrow$  مُصْبِح

۲) تاء التانیث داشته باشد: زلزله  $\rightarrow$  زُلْزِلَة

۳) الف تانیث: خُفَّاء  $\rightarrow$  خُفِّیاء

۴) الف و نون زائد: سلمان  $\rightarrow$  سَلَمَان

۵) علامت شنی و جمع سالم: بَکَرُون  $\rightarrow$  بُکَرُون

۶) یاء نسبت داشته باشد: هَشْمَدِی  $\rightarrow$  هُشْمَدِی



## « ۵ » جمع مرکبیش از چهار حرف:

۱) قَلَّةٌ : أَقِلَّةٌ — أَقِلَّةٌ

۲) كَثْرَةٌ : ۱) ابتدا مفردش را پیدا می‌کنیم

۲) آنرا مصغر می‌کنیم

كُتِبَ

↓  
كُتِبَات

۳) جمع سالم می‌نویسیم :

جمع منکر → اگر برای منکر عائل بود (ولایت برانگ داشت) → جمع مؤنث → " " " " نبود ( " " " " داشت)

رُجُلُونَ

رجال

۳) جمع غیر مرکب : به پنج صورت مصغر می‌شود :

صُلَاحِيُونَ — صُلَاحِيُونَ  
مُرِيَعَات — مُرِيَعَات

## « ۶ » مرکب :

۱) اسنادی : مصغر ندارد

۲) اضافی و مترجمی : فقط صدر آنرا مصغر می‌شود :

عبدالله — عُبْدِ اللَّهِ

عَلَى رَأْسِ خِزَانَةِ حُشْبَةِ دَوْلَتِ







تصغیر کی حیثیت : کل حروف زائد حذف می ہوئے۔ احمد، محمد، حمید

مصغر محفل :

① ابتدا ردّ بہ اصل می ہوئے۔

② مصغر می ہوئے۔

③ قواعد اعدل اعرابی ہوئے۔

عُجُونِیَّہ عَجْنِیَّہ (عجوز)

عُصْفُوْنِیَّہ عُصْفِیَّہ (عصفور)

قواعد مصغرات

① حرف سوم از اسم چہ، عربی اگر الف منقلبہ یا زائدہ باشد

طلبہ بہ یاد شدہ در یاد تصغیر ادغام می ہوئے : کتاب ← کُتِبَ

م خلاف : معلومیت ← مَعْلُومِیَّت

② اگر دو یاد بعد از یاد تصغیر واقع ہوئے، آخری حذف می ہوئے :

عطاء ← عَطَا

معلومیت ← مَعْلُومِیَّت ← مَعْلُومِیَّت

عطاء ← عَطَا ← عَطَا ← عَطَا



لغت  
معنی  
مستحق

معرفت : اسم دل علی معنی معلوم :

زکوة : عینی معنی  
۷۷ / ۱ / ۲۶

حاکم : هو ما دل علی واحد معنی بالوضع

الحکم اسم : از مستحق خبری دهد : زید  
کنیه : علاءه بر پیش برتعلیم یا تحقیر هم دلالت کند : ابی عبد الله  
لقب : افتاد مع و هم دارد : صادق

علم شخص علم جنبی

علم منقول

معرفت نیست ولی حواص معرفه را دارد (لا یعنی نمی رود)

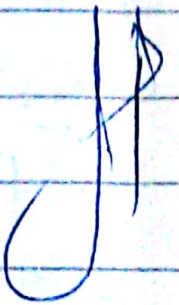
علم بالغلبه : مثل نقطه امام که همه را می یابد امام را اصل (۲۰) می نامند از در مضامین و استیع می شود

گاهي علم زکوة می شود زیدنا ، زیدان

الزید المعنی : المستحق یزید  
نکره



موصولات



ذکری (مبتدا اسم ذکر شده است)

(معرّف)

نائبه

ذهنی

(آن چه که در ذهن فاعل و  
مکمل صفت)  
جسورک (آن چه که فاعل و  
مکمل در افعاله دارد الیوم)

تعریف

جنس ماهیت (مفهوم صدم)

\* ان الانسان لفي جنس

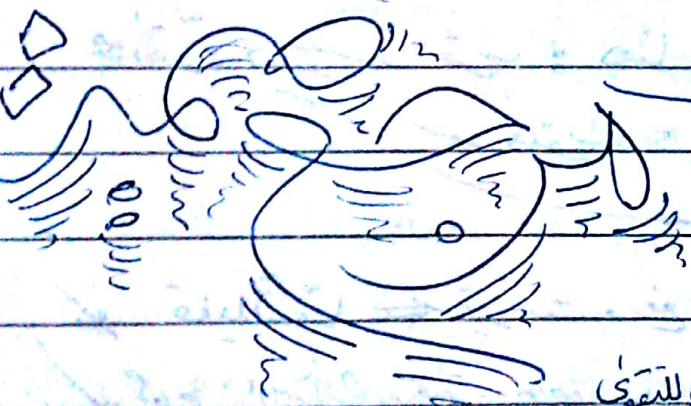
استغرق (تمام مصدر)

مثال آن رخ فروش است که غیر در حال آب رخ است

بعضی ماهیت (بعضی از صفت)

حَبَابِلِ عَمِي وَفُتْرَانِ قَبِيلِ طَيِّمِ جَاي "ال"

"اوم" به کار می بردند



۷۷ / ۱ / ۲۰

نیمه

۱ مرجع مقوم است کنی صریح نسبت و یا صریح هست

صوب زیگی غلامه اهلوا هوا قرب للتموی

۲ مرجع تودیراً مقوم است (مثل توتوم مفعول بر فاعل) صوب غلامه زیگی

۳ مرجع غیر شیئی معنوی است یعنی مرجع ~~فکره دارد~~ حتی قوارت بالجاب

۴ از قرآن مرجع مشخصی ندارد که الشمس "خورشید" است

۵ مرجع صمد بعد از صمد آید تا ملکه لیس ویدر آید (ای دایم بجز ایجاد آلودگی ذهنی در فاعل)

ویدر رجلا نعم رجلا فیله قل هو الله احد



اسم الإشارة : هو ما دلَّ على معنى بإشارة

مشتق من بين المكان وغيره : مشترك  
 مختص بالإشارة الى المكان : مختص

قريب : ذا [ذني] أولى [اولاء]

تأنيدي، ذي، ذه، ذهي، هي [تان] [بين] أولى [اولاء]

متوسط : ذاك ذانك اولئك

تال [تيلك] تانك اولئك

بعيد : ذاك ذانك اولئك

تلك تانك اولئك

مختص قريب : هنا ، ههنا

متوسط : هناك

بعيد : هنالك ، ههنا ، ههنا ، ههنا ، ههنا

$$\lim_{t \rightarrow 0} \frac{\sin(2t) \cdot \cos t}{t(2t)}$$

\* قليلاً ما ← تميز است و رفع ابرام از سبب می کند

\* ما بر اسم است و مختص برای زمان هم به کار می رود :

هناك الولايه للذ الحى

٧٧ ، ١ ، ٢١

سبب نقاء

الموصول : ما وضع ليستعمل في معنى يعين لاجلته بعده



[الاولى]  
[الاولى]

الموصول : الذي : الذي [الذي] الذي

مشارك : التي : اللتان [التي] اللاتي  
من : ما ، ال ، أي ، ذا ، ذو : [اللاتي]

[بيتر بيتر ذا الزبير باو بيتر بيتر وقين يلاح شهيدا]  
وترشاً ، لهاب بضمب عن قلات وذير ذير : [اللاتي]

[اللاتي] : الاضافه : هي انساب شيء الى شيء نوع انساب : [اللاتي]

سبب الاول : كيد انت بخاص (شلة صكة يا صبي سم)

لفظية : هي اضافة الصفة الى معمولها

معنوية : ما افاضت بحون المضاف اليه ما افاضت الى المضاف او ظرفاً له

او جنساً له

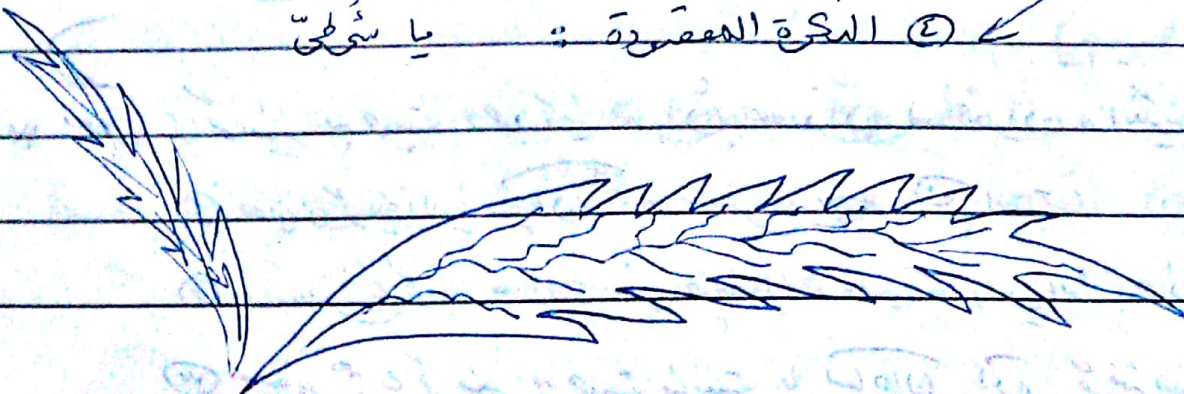
المنادى : ما وقع بعد احرف النداء

① مضاف : يا عبداله

② مفرد المعرفة : يا زيد

③ النكرة على المقصورة : يا رجلاً (اعجى)

④ النكرة المقصورة : يا شئلى





سبب

۷۷، ۲، ۱

سبب

۷۷، ۲، ۶

[سبب در کلاس مندرج به جهت عدم ابداع !؟]

سبب

۷۷، ۲، ۷

[این ماده و قسری است مورد ① و ② با باب کار کنیم]

مشابهت اسمی به صرف و صغی : هو (تعداد حروف)  
معنی : این ، همل (و ا)  
استعمال : السدی (افستارده)

صالحات محمد صبی اند

\* معنی می گویند آن حرکتی که (و ی) می گردد اعراب نیست چون به جهت اختلاف عوامل نیست

و اسماء اشعار است محمد صبی اند بخیر این صبی ها نیست

\* معنی می گویند به جهت وجود آن «ان» هذان لسا حوان «انگویند نیست

① معنی می گویند این «ان» به معنی افتخار است

② عدول می گویند الف می حذف شده است و این الف حذوف است

③ معنی هم می گویند به جهت مشابهت با لسا حوان آن گرفته است



«هو طولاً بعد مبنی اند مگر مثنی هایش و ای»

در بعضی حالات «»

\* اگر «ای» افتند شود و صله هم با سیه محذوف صدر صله باشد مثنی می شود در قسم

عای و صفتیه (در حالت دایم می آید)

أَيُّ مَا تَدْعُو قُلُوبُ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى

جواب شرط

شرط

اسماء و السَّعِيَّةُ مَنْ مَا مَتَى أَيُّ أَيُّ أَنَّى أَنَّى (مَنْ) (مَنْ) (مَنْ) (مَنْ)

أَيَّانَ كَيْفًا حَيْثُمَا مَهْمَا إِذَا مَا (زَمَان) (حَالَت) (مَكَان) (مَكَان) (مَا)

بعد مبنی اند مگر «ای» «»

اسماء الاستفهام مَنْ مَا مَتَى أَيُّ أَيُّ أَنَّى أَنَّى (مَنْ) (مَنْ) (مَنْ) (مَنْ)

أَيَّانَ كَيْفَ كَمْ مَتَى خَا مَاذَا

«بعضی مبنی اند مگر «ای» «» [بعضی مبنی اند مگر «ای» «»]

[بعضی مبنی اند مگر «ای» «»]

ظروف مبنی :

حَيْثُ لَدُنْ لَدَى أَيْنَ هُنَا أَفْ إِذَا (هَسْ) مَتَى مَتَى قَطُّ لَمَّا مَتَى أَيَّانَ الْآنَ أَنَّى



خارج از محوطه

ظرفی مصری: یوم مدّة سنة فوق تحت مبین  
یسار مدام وراء بیت

\* امس از معنای خارج شود عرب خواهد بود حمایت لیل

۷۷، ۲، ۸

سنة

الحمد أفاء العلم بعد الكبي

[من الكتاب]

ما لكم لا تؤمنون؟

مبتدا خبر نكر وبإضافة ويا حال

ظرفی متصرف آن است که بتواند معنای از ظرفیت خارج شود و غیر متصرف غیر انشائی است

لفظی که در ظاهر اجماع دارد ولی به فرد خاصی اشاره  
کند و برای متکلم معلوم است

[این کتاب گفته است حدیث از آن به معنی شدن مازای خود را طلب است زیاد است به نحو منی رسد]

چه اینکه گفته است حدیث شدن را طلب باشد و لفظ اجماع آورده شود

کنایات مبنی: کم کائی کذا کت ویا



8

كذبا عدو : كم رجل راسا !

كأى عدو : كأي من بني قائل ...

كذا عدو : عندي كذا مفعلا (مفرد)  
 قرأت كذا كتابا (مركب)  
 قلت كذا وكذا (معطوف)

كيت قول ، فعل : قال كيت كيت (مركب)  
 عقل فيتا وبيت (معطوف)

[ ظننت هذه المعاني المذكورة ههنا تستعمل في هذه اللغة كغيرها ]

[ الكلمة إما مستقل وإما عن مستقل وهذا حرف والاول إما مقترن بزمان وضعاً فهو فعل وإما لا فاسم . ونحو اسم مفعول بجيش قيل اعتزلت بزمان وضعياً وقال قوم الآخر عن وضعياً ففي الاول هو مفعول ونحو الثاني اسم فتأمل ! ]

أَتَوَجَّعُ : متضرع ، متأثر ، مبداء ، أظلمت : حزنون



عدری : هر دو جزء سببی ترنج است  
 عین عدری : جز اول همان ثلث خردش می ماند و جزء دوم  
 منبر بر کمر : وید  
 غیر منفرد : عین وید

[ بختن چو بگو هو کی ذره گمشدن ثپ گزنی بن ! بر پا و این صنادب  
 بی فایاد ، خنن دز بی بشت ؟ ]

حکایت : و آن حکایت اعرات خارجی است از زبان ایشان  
 و اسماء صوت هم به آن ملحق می شوند ، و اعراتی که ایشان برای صحبت با حیوانات  
 به کار می برد .

⊕ زخیر : پیش بردن حرکت دادن ⊕ اینجا خند : نشاندن اثر

[ بحث و درسی اعداد ترتیبی طرح شد : ۱۲ ]  
 [ نام ثابت عددی اشغال کرده است که چرا مطابق در تائید و تکرار دارند و معتقد است عدد ۱۲ همیشه ۱۲ ]  
 از دو قسم ترتیبی که در کتاب بیان شده است سبت ۱۲ و سبت ۱۲ به سبت ۱۲ [ ۱۲ ]  
 [ می گویند علت اشتباه در کتاب که اختلاف است بین سبت که کتاب بعد از این عدد در سبت قانونی تر است و سبت ۱۲ ]  
 این است که غایب حقیقت که سبت کتاب که در اولین قاعده چاپ شده می نویسد که حذف قاعده و در اولین چاپ



وقت بکریه هر چه ضایع است گفته می شود اما ثالثاً اگر چه این ضایع است ولی در کتاب است و این ضایع است  
 فتنه : از مائت کردن (به مائت کردن) هم در عربی فتنه گفته می شود

*[Handwritten signature]*

۷۷، ۲، ۱۴

نیمه

همین : ① اول مکمل : بی ثقل الف اصبع [لثلاً و لثناً و ...]  
 ② متحرک (غیر دایره) : مناسب با حرکتش لَوْمَ  
 ساکن : مناسب با قتش هُوْنَتْ قِطَاب  
 ساکن (غیر ماقبل حمزه وصل) : مناسب با قتش بَسَسَ  
 ساکن ماقبل حمزه وصل : مناسب با حرکت حمزه وصل الذی اَوْثَمَنَ

③ متحرک ماقبل متحرک : مناسب با قتش بَرِيءٌ حُرٌّ  
 ساکن [غیر ملحق] : بی ثقل اصلی حُرٌّ صَوٌّ  
 ملحق [علامه التأیید] : ماقبل صبیح و ساکن : بی ثقل الف مَرْلَةٌ  
 خطیئة  
 سوءة  
 بناجیم  
 حُرٌّ  
 خطی (غیر از یاء) : ماکسوس یا مضموم : مناسب با حرکتش  
 مفتوح : مناسب با بی ثقل اصلی



اگر میز بود این بهتر است

صغیر یاء ] به شکل اسمی : ردائی (اولی)  
یا سببه ] یاء : ردائی (الثانی)

اگر یاء مثبت بود این بهتر است

# موارد الف نوشته شده و خوانده نشده : به خط ذره و جین

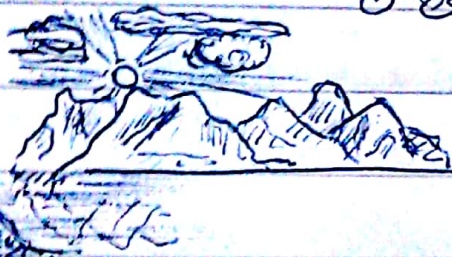
① علموا (ضیوعه) [ساکنوا الدار | ساکنوا الدار]

② رجلاً (فتی، کساء، غفلة)  
من أنا (خطأ، إمرأ) ← یعنی

③ عبد الله اجلس أنا لکن فلان

④ کتاب الاستاذ فتی ← فتی ن

⑤ مائة مائة ثمان



والنازعات فوقاً ٧٩ - ٤٦

واللهي إن الإنسان لفي خسر

٧٧ / ٢ / ١٤

سهم تعالی

# موارد الف نوشته شده و خوانده نشده :

① عمرو، عمرو (عمراً) جرانیه، عمر (شبهه)؟

② معلوم الأختوات

③ أولو أولات

④ أولى أولاء أولئك أولئك



## ⑤ الأولى الأولى

# ملاحز الف نوشته غرشه با خوانده شده :

① سَأَلْتُ (مُؤَانَسَةً)

② اللَّهُ رَحِمَنُ إِلَهٍ

③ هَذَا خُذَانِ خُذِينَ هُوَ لَا ذَاكَ أُولَئِكَ

④ هُكْنَا لَكُنْ أَبْرَاهِيمَ اسْمُكَ اسْحَقْ هَوْنًا ~~هَوْنًا~~ ثَلَاثَ

# ملاحز واد نوشته غرشه با خوانده شده : [ممدی بن حلیل بن اسحق بن ابراهیم]

① رُوُس

② دَاوُد طَاوُس

# ملاحز چتر نه نوشته غرشه و نه خوانده شده :

① بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (بِاسْمِ اللَّهِ بِاسْمِ الرَّحْمَنِ)

② عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ (يَا ابْنَ آدَمَ)

③ لِلرَّجَالِ نَضِيبٌ

④ أَسْتَغْفِرُ → أَسْتَغْفِرُ (اللَّهُ → اللَّهُ)

لَمْ يَقُولُوا → لِمَا (مَنْجَب)

⑤ وَأُذِنَ لِي → وَأُذِنَ لِي

فَأَقْبَنِي → فَأَقْبَنِي



۷۷، ۲، ۱۹

[استدشیرینیا در دند]

# قواعد الفقهی کتب مجاز باشد

① هُتَمَ وَف : المَوْتُ

② عَم تَرِيب : زَيْدٌ ، آه ، أَوْه

③ اللَّهُ ، الْحَسَنُ

④ ضَالِّينَ ، دَانِيَةً ، ذَوَاتِيَّةً ، بَضْرِيَّةً



۷۷، ۲، ۲۰

# قواعد الفقهی کتب مجاز باشد

① يَرْمُون (يَرْمُونَ) ، لِيَقُمَ (لِيَقُومَ) ، قُلْ (قُولُ)

② احْشَى اللَّهَ ، تَحْشَى اللَّهَ ، اُدْعُوا النَّاسَ ، دَاعِيَ الْقَوْمِ

قاصداً المدينَةَ (حرف اول ~~عده~~ در رد مکرر هستند و اگر این است متحرک و اگر است حرف ع زود)

③ هِيَ الْمُؤْمِنِينَ ، هِيَ احْتِفَاظَكَ

(اگرین با ال بیاید حرکت فتح می گردد و در غیر آن کسره)

④ مُدَّ الْيَوْمَ ، انْتَمَ الْفُقَرَاءُ ، هُمُ الْمَفْخُورُونَ

⑤ لَيْسَ لَهُ ، لَيْسَ لَهُ ، لَيْسَ لَهُ (سه حالت دارند)

⑥ لِيَسْرِ الْمَلِكُ ، قُلِ اللَّهُ ، اِرْجِعِ الْبَصَرَ

(حرف که قواعد را جاری نمیشود!)

هاتمه : هم دانه احمیت



وقف

اسكان

اشقام

تضعيف

ابدال

حذف

الحاق هاء سكت

٧٧ / ٢ / ٢١

هَذَا مَكْرُورٌ ① ، قُلْتُ لِبَكْرِ ② ، رَأَيْتُ السَّجْرَ ③ ، قَالَ الْأَمِيُّ ④ ، هَذَا صَدْرٌ ⑤

ما قبل صبيح و ما قبل باء ، حركت منه يا كره باء

ابدال

① هَضْرًا ② هَضْرًا

(خفيه)

③ إِذَنْ ④ إِذَا ، إِصْرِي ⑤ إِصْرِي

⑥ هُوَ عَظْمٌ ⑦ هُوَ عَظْمٌ

حذف ⑧ ⑨ اَكْرَمِي ⑩ اَكْرَمِي ⑪ اَكْرَمِي

⑫ وَعِيدِي ⑬ وَعِيدِي ⑭ وَعِيدِي

⑮ نَذِيرِي ⑯ نَذِيرِي ⑰ نَذِيرِي

⑱ هُوَ سَكَنٌ ⑲ قِي ⑳ قِي ㉑ قِي ㉒ لَمْ يَخْشَ ㉓ لَمْ يَخْشَ ㉔ لَمْ يَخْشَ

㉕ هُوَ ㉖ هُوَ ㉗ مَا ㉘ لِمَ ㉙ لِمَتْ (لِمَ)



۷۷، ۲، ۲۶

نیمه تعالی

کسا لا یوقف ...  
کای موصوله حرفی

[دو صبه عیب سرچین]

[استدلال از فضل به خاکه ارس دار و ارس ریشم]

مَلَأْتُ

اَرَسْتُ، اَلَأْتُ "ادلی"

فَعَلَ (مَأْلُوْق)

اَلَأْتُ لَوْكَةً

أَفْعَلَ (مَوْلُوْق)

أَوَّلُوْ (مَحْفُوْون)

۷۷، ۲، ۲۷

نیمه تعالی

رعدة : زدن

۷۷، ۲، ۲۸

نیمه تعالی

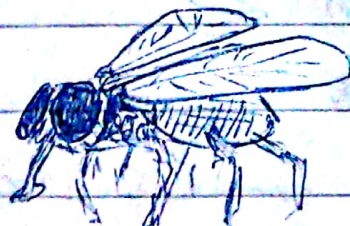
شرایط قاعده خروج از اصول؟

① معین الزمان باشد

② در موضع حزن باشد

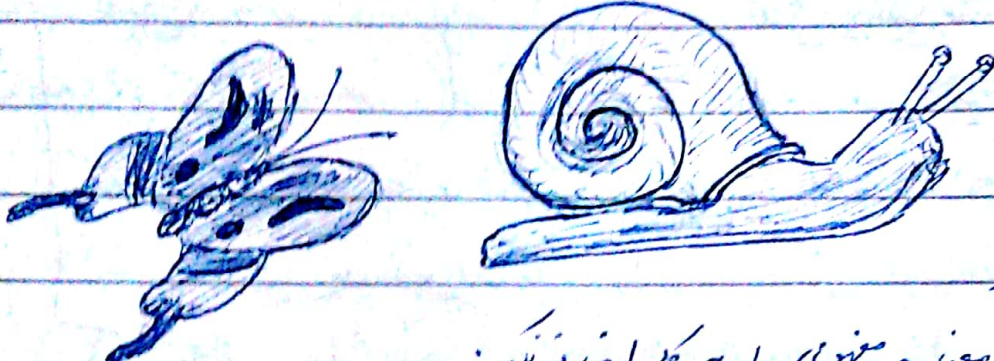
③ آراون را اصل فرض کنیم از اسمیه اسم مجرد (رباعی و خماسی) خارج شود

حکم کنیم که حرف زائده است





[تجسّم] ، اخصّیّه ، ارباب فرّ ، آیت ، مهدی دیر دراز ، کائنات منی ، صانع ، علم و محاسن باطنیّه ]  
 تجسّم ↓



فرغانی عرف را ندی تواند  
 سبب الحاق شود که معنا و معنوی را به کلمه اضافه کنند

اگر در کلمه ای ادغام صورت گیرد  
 دیگر آن کلمه ملحق نخواهد بود .  
 بلند : آن ن زدگی

و همچنین است برای اعلال ، لکن در آخر کلمه اعلال اشکالی ندارد  
 به جهت آنکه نقص غرض الحاق را نمی کنند .

اعلال در قاسمی مجاز است .



|       |           |   |         |       |           |   |         |
|-------|-----------|---|---------|-------|-----------|---|---------|
| کفت   | تغیر کند  | { | مستأصفا | کفت   | تغیر کند  | { | مستأصفا |
| کم    | ر         |   |         | کم    | ر         |   |         |
| کفت   | تغیر نکند | { | مستأصفا | کفت   | تغیر نکند | { | مستأصفا |
| کم    | ر         |   |         | کم    | ر         |   |         |
| رابع  | عقار      | ↔ | دائمی   | رابع  | عقار      | ↔ | دائمی   |
| مزدور | عقار      | ↔ | عقار    | مزدور | عقار      | ↔ | عقار    |

قرب : کسیکه خوش خلق است ولی گاهی ناگهان بد خلقی بر او عارض می شود

~~.....~~

ملاک صوفی و بیابان  
رسیده اند انچه  
نسیلهای مرشد  
۲۰



بسم الله تعالى

کم است  
↑

[1]

عقل ملتزم کرده است به اطاعت از مولانا . اسلوب اول (کم کردن) یعنی (مردود و مردود)

مردود در رسم به این مطلب که شریع  
مردود به عمل هم این ظن که این یعنی است  
مردود در به بین می رسد  
که اصل خط عقل

درجه السعول ← حوزة عمل ، محدودة نفائت

مردود ← حکومت و امامت و قدرت و اولویت قاندها بر دیگر

رجوع الى العرف العام (حجتنا الظهور العرفي)  
2 (حجتنا حنی الفقه)

حاول : کمتر کردن

معناي حجت : نفی چون الدليل صالحاً لا يحتاج المولى به على العبد  
بعبارة هو اخذت اذا لم يعمل العبد به ولا يحتاج العبد له على  
المولى بعبارة التخليص من العقاب اذا عمل به ، فكل دليل  
له هذه الصلاحيات هي كلها الناحيتين يعتبر حجتاً في المصطلح  
الاصولي ولهم كلام السولي من هذا القبيل ولهذا يوصف  
بالحجّة . (السام النبوة ص ١٠)

« يمكن القول بأن علم الفقه هو علم استنباط الاحكام  
الشرعية أو علم عمليّة الاستنباط فتعبر أكثر »



أدلتا العملية  
أدلتا

أصول : ١) تحديد الموقوف العملي بتعيين الحكم الشرعي .  
٢) تحديد الوظيفة العملية تجاه الحكم المشكوك بعد استكمال

الشك وتعدن تعيينه .

أصول العملية

أدلتا العملية

على الأصول :

العلم بالعناصر المشتركة في

عملية استنباط الحكم الشرعي .

[٢]

مخبر : مصدر

منطوق : أحسن

أمارات : علامات

فقر : حوس

وثن : حكم واستدراك

[٣]

اتجاه : سمت (مواضع) نطاق : مجال فحوات : خلاصه

اجتناب : تذرير تفصح : اجازة (إصناف) سمح : اجازة دادن

جدرة : بديهي لا يبدو : احتمال على تردد سوء الحظ : بدش سر

يستلزم : طلب من كذا أن

[٤]

الظاهر : الحكم بغيره من حيث هو : الأساس : الحكم بغيره من حيث هو

[٥]

الظاهر : الحكم بغيره من حيث هو : الأساس : الحكم بغيره من حيث هو

الظاهر : الحكم بغيره من حيث هو : الأساس : الحكم بغيره من حيث هو

(وحد)



[٦] تعويل : اعتماد [٨] تلقائياً ، ليسى واحة ، بحري

[٩] قد يكون : شام ، مكتة

في علم الاصول قد درس العناصر المشتركة وفي علم الفقه قد درس العناصر الخاصة في كل مسألة

علم الاصول يبحث العناصر المشتركة ودرجات استعمالها وادلائقها

موضوع علم الاصول ← الادلة المشتركة في علمي الاستنباط

« علم الاصول منطق الفقه »

الاستنباط بدون علم الاصول ← كاشان يواجه ادوات التجارة دون

العناصر المشتركة و ان علك امكان عمادة عن علمي التجارة

العناصر الخاصة قطبان مزدوجان في علمي الاستنباط

الاصول والفقه مثلاً النظرية والتطبيق

قد نشأ علم الاصول في احضان علم الفقه كما نشأ علم الفقه في

احضان علم الحديث التفاعل بين الفكر الاصولي والفكر الفقهي

ان التاريخ يسير الى ان علم الاصول ترعرع سبباً في نطاق

الفقه النسبي قبل ترعرع في نطاقنا ، لا في مذهبهم كان في علم

انقضاء عصر النصوص بوفاء النبي (ص)

اعتلوا الامامية على درس العناصر المشتركة

بانتها : العبد الصغير



❖ هل يجوز الاحتجاج في الشيء؟

اجابة البعض بالنفي لانها كلمة مرت بمصطلحات عديدة

اجتهاد (مأخوذ من الجهد) في ما يخصها؟  
لكن قول الواسع للقيام بعمل ما

سارت بعض مدارس العقد السنّي على اساس القاعدة القائلة:  
انّ العقيد اذا اراد ان يستنبط حكماً شرعياً ولم يجد نصاً يدلّ  
عليه في الكتاب او السنة رجع الى الاجتهاد بدلاً عن النص  
التفكيكي السّخوي

روايات المأثورة عن الأئمة تدلّ على الاحتجاج بمعنى العرف  
قبل القرن السابع

ولكن كلمة الاجتهاد تطوّرت في مصطلح فقهاءنا  
يعني الاجتهاد عن الجهد الذي يبذلّه الفقيد في استخراج  
الحكم الشرعي من أدلّته ومصادره؟  
وهكذا أصبح الاجتهاد مرادفاً لعمليّة الاستنباط

مرادف: مرجع ، مذهب ، مذهب (سني) ، دخول ، غفلت

مقدّم: لا يدرى منه وجهه ، المذهب ، اذ صحت اعدام التمسك

سائد: معروف [ اترعد منه معيار حقيقي صغير لار ووجوباً في منهج

بارعني ادر مرادف با وجوب است وقتاً لا محذور است كما بالوصفان در كمي كنه

صغير ادر با وجوب مرادف سيك - با



فریه : شرط / نسبت طلبیه : نسبت راسته / یاس : دلائل و حدود

نسبت اب کتیم (مستقیم) / اطلاق دلائل نقدیه است / ادوات علم دلائل نقدیه است

④ صفت و وجوب متوقف بر قسم ثانی است  
 ① اطلاق (اما ای را مسلم)  
 ② لفظ عموم ادوات عموم نیست! صریحاً

الف ① ② ③ ④ ⑤ ⑥ ⑦ ⑧ ⑨ ⑩ ⑪ ⑫ ⑬ ⑭ ⑮ ⑯ ⑰ ⑱ ⑲ ⑳ ㉑ ㉒ ㉓ ㉔ ㉕ ㉖ ㉗ ㉘ ㉙ ㉚ ㉛ ㉜ ㉝ ㉞ ㉟ ㊱ ㊲ ㊳ ㊴ ㊵ ㊶ ㊷ ㊸ ㊹ ㊺ ㊻ ㊼ ㊽ ㊾ ㊿

اُسْکُنْ اَنْتَ وَزَوْجُکَ ] چرا که منتهی دارد در العادل ندارد! عرفاً درست است

عقیم و معتقیم که اَنْتَ تاکنید و فاعل نسبت یکم خود فاعل است برابر اشیائی که گفته "زوجت" عطف به  
 و اسکنی است از تقدیر به تصویر کشیده است و عطف "زوجت" به "اَنْتَ" است [

نقص وین در حالتی که فاعل و معنای تقویری دارد

عقیم

در طریقی معنای خطایات بر وجه دارد

① حجیت عقل بهایی است

② بهیئات در ذات ما هسته (فطری اند)

③ ذات ما خداوند خلق فیضیه

④ بر عقل را خداوند (و یاری) در ذات ما حجیت خلق غرضیه است

⑤ (این عقل توسط شرع محدود شده)

↑  
 بر حجیت عقل از شرع است

\* عقل به گونه ای چون خداوند حق لحاظ دارد تابع شرع بهایی (و عقل بهایی بود)

\* شرع به گونه ای که فهم دستورات من از عقل با این شرایط تکبیر (عقل مشروط حجیت را بود)

عقد من واجب دائم است (عقد به شرط سه صبر

و واجب و (تکلیف)